



● سال سوم ● شماره ۱۲۰ ● چهارشنبه ۲۲ حوت ۱۳۹۷ ● ۱۳ مارچ ۲۰۱۹ ● قیمت: ۲۰ افغانی

عدالت خواستی

یادنامه به مناسبت بیست و چهارمین سال یاد
شهادت عبدالعلی مزاری (شهید وحدت ملی)

این تصور که ساختارهای ظالمانه بدون هزینه دگرگون و عدالت از آسمان نازل می‌شود، یک تصور خطاست؛ درک مخدوشی که عدالت را در سطح لطف و احسان زورگویان فرو می‌کاهد. عدالت، دادنی نیست، خواستنی است و بدون کنش عدالت‌خواهانه حاصل نمی‌شود و تحقق پیدا نمی‌کند. قلمرو عدالت، قلمرو کنش‌ها و تصمیم‌ها و عدالت‌کنشی در راستای حدزدن تصمیم‌ها و کنش‌های ظالمانه است. تفسیر انفعالی از عدالت و برابری، که در حال حاضر نقد حاکمیت جباران تلقی می‌گردد، از نظر معرفتی گمراه‌کننده است و از نظر اخلاقی و سیاسی توجیه و تمديد جور و ستم. تصمیم عدالت در هیچ‌کجایی جهان بدون هزینه اتفاق نیافته است و نخواهد افتاد. ما باید عدالت را درست بفهمیم و تعریف روشن و درست از آن داشته باشیم. عدالت امر خواستنی است و مقاومت‌های برابری‌خواهانه مردم هزاره باید بر بنیاد «عدالت خواستنی» دسته‌بندی و در همین چارچوب تحلیل و بازبینی شوند. «اسد بودا»

با آثار و نوشته‌های از:
دکتر روح الله کاظمی
محمد هدایت
محمد عزیزی
زهره فرهان
بی‌نظیر طاهریان
عظیم بشرمل
رضا لعلی
محمد توحیدی
عبدالقادر شریفی
محمد احمدی

پس از مزاری
تاراج میراث سیاسی مزاری
تزه‌های درباب سیاست
برابری‌خواهی شهری
خلیلی و متلاشی یک جریان سیاسی
مزاری و دیپلماسی سیاسی - مذهبی بین‌الوطني
روزهای که مردم رنج بردند و خلیلی گنج
بغض لبریز؛ شهروندان در مورد شهید مزاری چه می‌گویند؟
در جستجوی پرونده‌ی یک قتل:
چه کسی از شهادت مزاری سود برد؟



در جستوی پروندهی یک قتل؛

چه کسی از شهادت مزاری سود برد؟



دکتر محمد احمدی

در بیست و چهارمین سال یاد شهادت عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی قرار داریم. حزبی که اراده جمعی مردم بود و رکن چهارم قدرت در کشور به حساب می آمد. هیچ گروه سیاسی نمی توانست حزب وحدت را در معادلات قدرت نادیده بگیرد و از سنگری که مزاری در آن قرار داشت نترسد. وقتی مزاری به عنوان رهبر حزب وحدت در پشت میز مذاکره و گفتگو قرار می گرفت کسی نمی توانست منطق رسای مزاری را رد کند و حرف خود شان را به کرسی عمل بنشانند. زیرا منطق مزاری عدالت، همدیگر پذیری، تکرر سیاسی، تنوع مذهبی و فرهنگی در افغانستان بود.

در عین حال مزاری دژ محکم نظامی در حزب وحدت ساخت بود؛ ساختار نظامی شهید مزاری متشکل از افرادی بود که در جریان های سیاسی چپ و راست فعالیت می کردند، تجربه لازم نظامی داشتند و به تکنیک های جنگی نیز وارد بودند. مقاومت غرب کابل براین تدبیر سیاسی و ستون شکست ناپذیر نظامی شهید مزاری بود که در برابر جنگ های تحمیلی ایستادگی، مقاومت و مبارزه کردند. شهید مزاری در یکی از سخنرانی هایش گفته بود: «در جنگ اخیری که در دارالامان پیش آمد، آقای مسعود ۲۰ هزار مرمی ثقیله بالای غرب کابل زده بود و خودش اعتراف کرد که ما همه چیز را محاسبه کرده بودیم؛ اما مقاومت این مردم و پشتیبانی مردم را محاسبه نکرده بودیم. اگر این مردم از سنگ ساخته شده و از فولاد هم می بودند، با سلاح ثقیله ما ذوب می شدند؛ اما اینها مقاومت کردند. این اعتراف آقای مسعود بود که در اینجا ۲۰ هزار مرمی ثقیله زد، ولی ناکام شد.»

با وجود چنین نیروی نظامی-امنیتی در غرب کابل، هیچ گروهی نتوانست شهید مزاری را در سنگرهای جنگ و نبر د شکست دهد تا او کشته شود. ولی گروه تروریستی و خون آشام طالبان توانستند با استفاده از حيله، فریب و نیرنگی تحت نام مذاکره؛ مزاری را به راحتی و آسانی و به شکل بی رحمانه به شهادت برساند. اکنون که بیست و چهار سال از شهادت مزاری می گذرد؛ اینکه ما و دیگران با میراث سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مزاری چه کردیم؟ به راه مزاری رفتیم و یا خیر... به حد کافی و وافی پرداخته و شکافته شده است. ولی تکان دهنده ترین مساله و غم انگیزترین سخن این است که هنوزم قتل آدمی به بزرگی مزاری مرموز و ناگشوده باقی مانده است. در حالیکه پرونده سازی برای یک قتل حق حقوقی و عرفی و شرعی یک مقتول است.

هنگام که محمد کریم خلیلی حزب وحدت را تحویل گرفت؛ هیچ هیئتی و سندی که قتل مزاری را باز کرده باشد در حزب وحدت اسلامی وجود ندارد یا به مردم وضاحت نمی دهد و یا پای کسانی در قتل مزاری گیر است. برای کسانی که بعد از مزاری به رهبری رسیدند، شایسته و ضرور بود که قتل مزاری را دنبال می کردند. حالا پرسش سوال های که چه کسانی در شهادت مزاری دست داشتند؟ چرا مزاری به قتل رسید؟ کاریست اخلاقی که منطق عدالت خواهی دارد. ولی جستجوی پرونده ی قتل مزاری کار بس خطر ناک و دشوار می نماید که شاید ممکن نباشد و کسی جسارت اخلاقی هم ندارد که دست به چنین کاری بزند.

مهم ترین پرسش که امروز می توان مطرح کرد این است که چه کسی و چه کسانی از شهادت مزاری سود برد؟ اندکی ما را به قضیه نزدیک تر می کند. هرکسی سود برد ممکن در شهادت مزای دست و دخالت نیز داشته باشند. یکم- از شهادت

مزاری ایران سود برد که با شیوه ی مبارزه ی شهید مزاری در افغانستان و خصوصا در بین هزاره ها مشکل داشت. ایران شیخ آصف قدده هاری، سید حسین انوری، کاظمی و هادی و جاوید را در برابر مزاری ایستاد کرد که به جای هزاره هزاره گفتن... بایستی ریشه های شیعه افراطی را در افغانستان مستحکم تر کند تا منافع ایران در منطقه تأمین گردد. دوم - پاکستان نیز از قتل شهید مزاری سود برد. با حضور باز مزاری در غرب کابل و شاخه نظامی مزاری در بامیان هرگز پاکستان نمی توانست آثار عتیقه بامیان را قاچاق و بودا را با توپ طالبان ویران و به آتش بکشند. وقتی طالبان شهر بامیان را به آسانی و بدون مقاومت خلیلی گرفتند آثار عتیقه بامیان حتی با الاغ به پاکستان قاچاق و فروخته

می شدند.

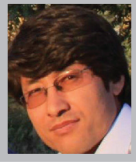
سوم - در بین هزاره ها محمد کریم خلیلی از شهادت مزاری بیش ترین سود سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را برد. خلیلی به رهبری حزب وحدت تکیه زد، بامیان با تمام زر و زیوراتش بدست خلیلی قرار گرفت و در حکومت کرسی دو دور از آدرس ها هزاره ها معاون رییس جمهور شد. همه می دانند که در گذشته نیز خلیلی با مزاری خصومت داشت، با طرح سیاسی مزاری مخالف بود و «سازمان نصر نوین» را در پاکستان تاسیس کرد. کسانی که با طرح سیاسی مزاری مخالف بودند در شرایط سخت نیز مزاری را تنها گذاشتند. تنها گذاشتن مزاری نیز پرسش برانگیز و قابل تامل است. وقتی مزاری توسط طالبان به شهادت رسید، خلیلی در پاکستان با حکمتیار و آس آی نشست داشت و سید محمد سجادی در ایران بود. چرا در وقتی کشته شدن مزاری همه در بیرون از کشور بودند؟ آیا تنها گذاشتن مزاری نیز عامدانه بود؟ و... اکنون خلیلی بدون حرف و حدیثی در ریاست شورای عالی صلح نشسته است. ولی مردم به جای خلیلی بایستی در گفتگوهای صلح با طالبان برای شهید مزاری عدالت خواهی کنند و روزی هایی را به یاد بیاورند که مزاری برای همه عدالت خواهی می کرد و به خاطر حق شهروندی و سیاسی مردم جام شهادت را نوشید.

روزهای که

مردم رنج بردند و خلیلی گنج



در همان دوران از سرتاسر هزاره جات افراد دل سوز و دردمند به صورت افتخاری به بامیان می آمدند تا علیه طالبان بجنگند. اما بامیان تبدیل به دربار شاهان شده بود نه سنگر مقاومت مردمی که قرن ها رنج دیده بودند و ستم کشیده بودند. شاعران در مدح خلیلی شعر می سرودند و هنرمندان در وصفش آواز می خواندند و خطیب نماز جمعه بیش از حمد خدا در وصف خلیلی سخن می گفت.



دکتر عظیم بشرمل

مزاری با توطیه چینی خلیلی و عدم محاسبه درست دوستانش از وضعیت، مفت و آسان به چنگ طالبان افتاد. خلیلی از مدت ها پیش به جای حمایت از مزاری، آستین رقابت با مزاری را بالا زده بود. باری در یک گفت وگویی تلفونی حتا کار هردو به دو و دشنام کشیده شده بود. بصیر احمد دولت آبادی در کتاب خاطراتش «مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره های افغانستان» از این موضوع یاد کرده است.

خلیلی در پاکستان با طالبان وارد گفت وگو شد و مقدمه به چنگ افتادن مزاری را طرح کرد. به همین خاطر طالبان گلیم سیاسی- نظامی حزب وحدت را از غرب کابل خیلی سریع و بدون هزینه و جنگ جمع کرد. به جز دوستم هیچ رهبر سیاسی دیگر از این حادثه دلگیر و غمگین نشد. به سادگی میراث سیاسی- نظامی مزاری به چنگ خلیلی افتاد. بامیان مرکز قدرت خلیلی شد، ولی هرگز سپر دفاعی مردم علیه طالبان نشد. اسماعیل خان و دوستم و عطا در کنار تمام بدکاری ها و کم کاری های شان برای بهمود مراکز قدرت شان نیز تلاش کردند، اما خلیلی نه برای آبادی بامیان خشت روی خشت گذاشت و نه طرحی برای رویارویی با طالبان آماده کرد.

طالبان تبدیل به کابوس وحشت شده بودند. به همین خاطر مسعود و دوستم... شب و روز برای انسجام و تقویت نیروهای نظامی شان تلاش می کردند. ولی خلیلی برعکس شمشیر کشیده بازوهای نظامی حزب وحدت را یک به یک می برید. سقف نظامی بامیان بر شانه های چند قومندان نظامی استوار شده بود که خلیلی اکثر شان را از بین برد. فکر نکرد در مقابل طالبان مردم به قومندان های سرکش نیازمند دارند نه به ملاهای سربراه. شفیع را تیر باران کرد و سپس در یک جنگ خونین «سید سرور» و برادرش را کشت. دامی نیز برای نابودی علی داد و نصیر پهن کرد و هردو را به کام مرگ فرستاد. در نتیجه در شرایط نظامی و جنگی بامیان خالی از ستون های نظامی و سپرهای مقاومت علیه طالبان شد و خلیلی با دستان خودش دیوارهای مقاومت علیه طالبان را فرو ریختاند. چند شیخ در کنار خلیلی باقی مانده

بودند که نه سیاست و مسایل بین المللی را می فهمیدند و مهم تر از همه نه با مسایل نظامی و جغرافیای آشنایی داشتند. مشخص بود تحصیل کرده های حوزه های دینی نمی توانستند استراتژی نظامی بسازند. (گفته می شود به خاطر پافشاری خلیلی بعضی از اعضای مهم حزب وحدت نیز به حذف فیزیکی این چهار فرمانده نظامی موافقت کرده بودند. خلیلی اول از شفیع شروع کرد...)

طالبان مرزهای هزاره جات را تحریم کرده بود. اجازه نمی دادند مواد غذای وارد شود. در ولسوالی شهرستان مردم حتا از گرسنگی علف می خوردند. یک «کمپل» یا «گلیم» به یک و نیم سیر گندم نیز معامله می شد. وضعیت سایر ولسوالی های هزاره جات نیز بهتر از شهرستان نبود. در همان دوران از سرتاسر هزاره جات افراد دل سوز و دردمند به صورت افتخاری به بامیان می آمدند تا علیه طالبان بچنگند. اما بامیان تبدیل به دربار شاهان شده بود نه سنگر مقاومت مردمی که قرن ها رنج دیده بودند و ستم کشیده بودند. شاعران در مدح خلیلی شعر می سرودند و هنرمندان در وصفش آواز می خواندند و خطیب نماز جمعه بیش از حمد خدا در وصف خلیلی سخن می گفت. خلیلی سرمست بود و بی خیال از همه چیز. به جای که برای رویاری با طالبان آمادگی بگیرد و به تقویت نیروهای نظامی بپردازد تلاش کرد از افراد کم تجربه اما وفادار به خودش استفاده کرده به قدرت سیاسی و سرمایه ی شخصی اش بی افزاید. به حدی در این کار افراط کرد که حتا با کمک آقای «الف» و «ب» آثار باستانی بامیان را نیز به صورت قاچاق فروخت. نتیجه اش را همه دیدیم. طالبان بدون مقاومت بامیان را تصرف کرد و دروازه های هزاره جات بدون درگیری بروی شان باز شد. خلیلی با پول هنگفت به جای امن تشریف برد. با اینکه موقعیت جغرافیای بامیان برای جنگ و مقاومت بهتر از پنجشیر و هر جای افغانستان بود. خلیلی امروزه رییس شورای عالی صلح است. وقتی معاون بود در گفت وگویی اول خود مزاری را به طالبان بخشید، در ریاست و گفت وگوهای بعدی چه را به آنان تقدیم خواهد کرد؟ در روزهای که مذاکرات صلح امریکا با طالبان در پشت درهای بسته جریان دارد، خلیلی خاموشی اختیار کرده و هیچ رازی را افشا نمی کند تا دل هیچ کسی نرنجد.

تاراج میراث سیاسی مزاری



دکتر محمد هدایت

حزب وحدت اسلامی افغانستان به مثابه تنها تشکل سیاسی منسجم و فراگیر هزاره‌های افغانستان که توانست هویت جدیدی برای آن‌ها خلق کند، میراث سیاسی شهید مزاری بود. این سخن را کسی می‌تواند درک کند که روزگار پراکندگی و جنگ‌های خانمانسوز داخلی تنظیم‌های جهادی هزاره‌ها را به طور مستقیم لمس کرده باشد. اهمیت حزب وحدت به عنوان میراث سیاسی شهید مزاری زمانی قابل فهم است که شرایط و وضعیت آن زمان هزاره‌ها را به خوبی تحلیل کنیم و بشناسیم. شناخت میراث سیاسی شهید مزاری برای شکل‌گیری تاریخ جدید هزاره‌ها نقطه عزیمت و آغازی برای یک دوره جدید است. شهید مزاری به لحاظ شخصیتی آن قدر اهمیت یافته است که اینک حتی دستاوردهای شخص شهید مزاری نیز در درخشش چهره او به عنوان یک شخص، غباراندود می‌نماید. یکی از دستاوردها و یا به عبارتی تنها میراث مهم شهید مزاری که توانست یک گسست تاریخی ایجاد کند و برای هزاره‌ها تاریخ نو عرضه کند، حزب وحدت بود. اما پرسش اصلی این است که بر سر میراث سیاسی شهید مزاری چه آمده است؟ این پرسش یک آغاز بزرگ و خود نقطه عزیمتی برای یک تفکر بنیانگذار است.

تولد میراث سیاسی شهید مزاری

جنگ‌های داخلی تنظیم‌های سیاسی- نظامی هزاره‌ها در مناطق مرکزی افغانستان که نخستین مناطق آزادشده از دست حکومت آن روز کابل بود، از نخستین سال‌های دهه شصت خورشیدی شروع شد و تا زمان شکل‌گیری حزب وحدت اسلامی به رهبری شهید مزاری در سال ۱۳۶۸ تداوم پیدا کرد. زایش حزب وحدت در قلب مناطق دورافتاده و محروم هزاره جات به سختی صورت گرفت. درد این زایمان سیاسی سخت و دشوار بود. زیرا احزاب هشتگانه متعلق به شیعیان و یا هزاره‌ها در آن دوره تحت تأثیر شدید دینامیسم اسلام ناب داشتند. اسلام سیاسی شیعی در قالب ناب محمدی یا تشیع علوی به گفته دکتر شریعتی تازه حضور خود را در قلب هسته‌های سیاسی و فرهنگی آن دوره تسجیل کرده بود و از رشد دوگانه اندیشی‌های اسلام سیاسی به سبک جمهوری اسلامی الهام می‌گرفت. شیوع این دوگانه اندیشی که منازعه مسلحانه و همدیگرکشی محصول مستقیم و عینی آن بود، می‌رفت تا از مناطق مرکزی به معنای واقعی کلمه سرزمین سوخته بسازد.

جنگ‌های خانمانسوز و برادرکشی در اکثر این مناطق شعله ور شده بود. ماهیت جنگ داخلی در هزاره جات میان تنظیم‌هایی چون سازمان نصر، سپاه پاسداران، حرکت اسلامی، شورای اتفاق و برخی دیگر از تنظیم‌های خُردوریز دیگر، با هر جنگ دیگر و هر جای دیگر افغانستان تفاوت قاحش داشت. در همان زمان جنگ‌های خونینی میان جمعیت اسلامی و حزب اسلامی جریان داشت. در پشت این نزاع خونین منطقی نهفته بود. منطق عقلانی در پسی جنگ‌های این دو تنظیم جهادی هم در وسیله بود و هم در غایت. آن‌ها به لحاظ تصاحب امکانات بر سر کسب منابع بیشتر می‌جنگیدند. طبیعی بود که در آن زمان ایالات متحده از طریق پاکستان به گونه سخاوتمندانه امکانات مالی و نظامی به افغانستان سرآزیر می‌کرد. در آن زمان تزامبی نبود که دلش به حال سرمایه ایالات متحده بسوزد و از بلعیدن آن توسط مجاهدین جلوگیری کند. حزب اسلامی و جمعیت اسلامی بر سر این منابع سرشار حق داشتند که دست به کشتارهای بی رحمانه بزنند. منازعات مسلحانه میان گروه‌های هفتگانه مستقر در پیشاور در دیگر نقاط افغانستان نیز تا حدودی از همین منطق پیروی می‌کرد. علت غایی جنگ‌های این دو گروه متخاصم، نزاع بر سر قدرت بود. آن‌ها

می‌دانستند که در آینده شاید نه چندان دور نظام تحت حمایت شوروی سابق سقوط خواهد کرد و قدرت به دست مجاهدین خواهد افتاد. به همین خاطر باید آن‌ها جایگاه خود را برای به دست گرفتن قدرت تثبیت می‌کردند. در هر صورت منازعات در جاهای دیگر افغانستان و میان گروه‌های دیگر کاملاً عقلانی و معطوف به منافع و قدرت بود. اما در هزاره جات یک جنگ احمقانه جریان داشت و نزاع بر سر هیچ در گرفته بود.

در وضعیتی که حزب وحدت با تلاش‌های شهید مزاری به وجود آمد، هزاره‌ها در مجموع در هیچ معادله‌ای حضور نداشتند. در آن زمان اگر رسانه‌ای و یا نویسنده‌ای از چند و یا یک تنظیم هزارگی یاد می‌کرد، نوعی غرور و حیثیت کاذب برای طرفداران و هواداران آن گروه تولید می‌کرد. این موضوع بیانگر اوج حقارت و گمنامی هزاره در معادلات کلان ملی و بین المللی بود. در حالی که دیگران هر ساعت نام شان در سر خط اخبار رسانه‌های بین المللی قرار داشت، از هزاره جات و مناطق مرکزی هیچ خبری نبود و همه در اوج گمنامی با همدیگر به مبارزه و منازعه مشغول بودند. ریشه‌های این وحشت و منازعه در جای دیگر نهفته بود. جمهوری اسلامی هر یک از احزاب جهادی مستقر در تهران را به یک نهاد ارجاع داده بود. این تعدد منابع و کانال‌های به طور خودکار بر تعدد ایدئولوژی و تعدد گفتار و روایت از اسلام ناب دلالت می‌کرد. درماندگی در پشت درهای متعدد کشور همسایه و این همه هیاهو برای هیچ برای شهید مزاری گران تمام شده بود.

او در سال ۱۳۶۵ با جمعی از همراهانش وارد مناطق مرکزی گردید و از تمام محلات تحت تصرف حزب متعلق به خودش، سازمان نصر افغانستان، بازدید به عمل آورد. شهید مزاری دراین سفر چیزهایی آموخت که تا آخر عمر برای همراهان و همسنگرانش هم چنان کتمان شده باقی ماند. شهید مزاری تقریباً اکثر مناطق مرکزی را با پای پیاده طی کرد و شخصا یک سروی عمیق از قلمرو هزاره‌ها، وضعیت جغرافیایی این سرزمین و مناسبات اجتماعی و سیاسی و نظامی این مردم، انجام داد. شهید مزاری به این باور رسیده بود که منازعه هزاره‌ها با همدیگر بر سر هیچ است و باید از این وضعیت جلوگیری شود. طرح شهید مزاری برای برون رفت از این وضعیت «وحدت» بود. وحدت کم هزینه بود، اما آسان نبود. مردمانی که با نام‌هایی چون نصر، پاسدار، حرکت، نهضت و... خو گرفته بودند و برای آن نام‌ها به راحتی همدیگر را می‌کشتند، بسیار دشوار بود که از آن نام‌ها بگذرند. داستان ملاقات شهید مزاری و شهید صادقی نیلی در دهن خرقل، یکی از مناطق پنجاب بامیان، گویای این مطلب است. این نام‌ها برای مردمی که سال‌ها کتمان شده بودند و عمداً به فراموشی سپرده شده بودند، هویت می‌بخشید. به همین خاطر هر کدام تبدیل به تابو گردیده بود و دل کندن از این نام‌ها به منزله سقوط دو باره آدم‌ها در بی هویتی مطلق بود. در پشت این نام‌ها نوعی ایدئولوژی خاص، هم چون اُدهایی خفته بود. شهید مزاری خطر این اُدهای هفت رنگ را به درستی و در زمانش درک کرده بود. وحدت بهترین پادزهر برای زخم هایی بود که این اُدهای هفت رنگ بر پیکر هزاره‌ها وارد کرده بود.

غرب کابل؛ اوج اقتدار حزب وحدت

وقتی در سال ۱۳۶۸ اولین هسته‌های حزب وحدت در مناطق مرکزی به وجود آمد و دفاتر احزاب منحله یکی پس از دیگر برپیده شد، سایه شوم جنگ هم کم کم از فضای هزاره جات رخت بربست. پس از برچیدن دفاتر احزاب منحله در هزاره جات، نوبت به برچیدن دفاتر خارج از کشور و نمایندگی‌های متعدد احزاب رسید. شهید مزاری و شهید صادقی نیلی با دیگر همکاران خود به خاطر برچیدن دفاتر احزاب هشتگانه در ایران وارد تهران گردیدند. شیطنت‌ها و سنگ اندازی‌ها ره به جایی نبرد و فریاد وحدت خواهی بر همه چیز غلبه کرد. شهید مزاری در تمام تجمعات مردمی حاضر شد و برای همه شرح داد که



چرا او و همکارانش به این اقدام دست زده‌اند. مردم نیز بسیار زود حزب وحدت را به جای هشت حزب دیگر که هرکدام به دکانی به خاطر جلب منافع شخصی تبدیل گردیده بود، پذیرفتند و از این حزب استقبال کردند. تقریباً حزب وحدت در داخل و خارج کشور جا افتاد و جنگ‌های داخلی خاتمه یافت.

شهید مزاری به هزاره جات برگشت و در یک اقدام استراتژیک، بامیان را به عنوان مرکز اقتدار حزب وحدت و هزاره‌ها برگزید. بامیان به زودترین وقت ممکن به مرکز ثقل اقتدار هزاره تبدیل گردید و به گونه نمادین به پایتخت یک سرزمین خودمختار مبدل گردید. بنیادهای اقتدار حزب وحدت و هزاره‌ها در بامیان هر روز مستحکم‌تر گردید و نخستین بار ایده «فدرالیسم» از همین جا نشأت یافت. پس از سیر تحولات اساسی در افغانستان و سقوط دولت نجیب الله، گروه‌های مجاهدین از هر کوه و کمر خود را به کابل رساندند و تمام هست و بود این شهر را هم چون غنیمت جنگی به یغما بردند.

بخش عظیم اعضای شورای مرکزی حزب وحدت به شمول شهید مزاری تصمیم گرفتند که مرکزیت حزب را به کابل منتقل کنند. این تصمیم بسیار استراتژیک و تاریخی بود. چون حزب وحدت مدعی سهم هزاره‌ها در قدرت بود و این سهم خواهی بدون حضور در کابل امکان نداشت. برخی دیگر نیز به شمول استاد اکبری با این تصمیم مخالف بودند و خواهان استمرار حضور حزب در بامیان شدند. شاید این نخستین شکاف در درون حزب وحدت بود که بعدها تبدیل به یک معضل درونی گردید.

حزب وحدت و رهبری آن به محض و رود به کابل به عنوان یک طرف قضیه افغانستان تبارز کرد. حضور مقتدرانه شهید مزاری در غرب کابل، نوعی پرستیژ بی سابقه را برای هزاره‌ها خلق کرد و حزب به رهبری شهید مزاری در غرب کابل، معادلات و قطب بندی‌های قدرت را در افغانستان بر هم زد. از آن پس هر کسی به افغانستان سفر می‌کرد باید در ابتدا نظر حزب وحدت و شهید مزاری را جویا می‌شد و یا هر تلاشی برای حل بحران افغانستان صورت می‌گرفت، بدون نظر شهید مزاری به عنوان تنها رهبر بلامنازع هزاره‌ها و به عنوان یک قطب قدرت، اتمام می‌نمود.

حزب وحدت در مدت کوتاه تبدیل به قطب دیگر قدرت شد و در تمام معادلات سیاسی و نظامی کشور شریک گردید. چون یک طرف قضیه بود و جنگ‌هایی که بر حزب وحدت تحمیل گردید، نه تنها سبب شکست حزب وحدت نشد بلکه باعث تقویت و اعتلای آن گردید. بدین ترتیب حزب وحدت در کمترین زمان ممکن تبدیل به یک اقتدار کامل گردید و از آن پس حضور حزب وحدت در عرصه قدرت و معادلات کلان کشور تثبیت گردید. حزب وحدت در سه سال غرب کابل اوج اقتدار خویش را تجربه کرد. این حزب به عنوان تنها میراث سیاسی شهید مزاری و تنها تشکیلات سیاسی قابل اعتماد در بین هزاره‌ها شناخته شده بود. حزب وحدت به دلیل گره خوردن نام شهید مزاری با این حزب، در میان هزاره‌ها تنها یک حزب و تشکیلات سیاسی نبود. بلکه بسیار فراتر از آن تبدیل به یک نماد هویتی خاص و یک آیین سیاسی شده بود. به همین خاطر دیگر احزاب پیش از حزب وحدت و نیز برخی از تنظیم‌هایی که پس از حزب وحدت به وجود آمد، هرگز در بین هزاره‌ها عمومیت نیافتند و حتی با حزب وحدت رقابت نیز نتوانستند و به مرور از تاریخ سیاسی هزاره‌ها حذف شدند.

تاراج میراث مزاری

پس از شهید مزاری حزب وحدت در مراحل مختلف دچار انشقاق و انشعاب‌های مختلف گردید. نخستین انشعاب توسط استاد اکبری صورت گرفت که با نام حزب وحدت شاخه اکبری و بعدها با نام حزب وحدت ملی افغانستان فعالیت می‌کرد. چیزی بعدتر از استاد اکبری شاخه مرحوم استاد عرفانی به نام حزب وحدت ملت افغانستان به وجود آمد.

مهم‌ترین انشعاب در درون حزب وحدت، انشعاب و یا به تعبیر بهتر دو تکه شدن این حزب توسط استاد محقق و استاد خلیلی بود. به لحاظ فکری و تاریخی این دو شخصیت سیاسی از همراهان و همگامان شهید مزاری بوده‌اند. به همین خاطر حساب استاد اکبری و حتی تا حدودی استاد عرفانی نیز از این دو نفر جدا بوده است. ذهنیت عمومی مردم نیز بر این مساله صحه می‌گذارد. اما انتظار هزاره‌ها و هواداران حزب وحدت از دو استاد بر این دیدگاه استوار بوده است که آنان بتوانند از میراث سیاسی شهید مزاری پاسداری کنند و تمام اختلافات درون حزبی و اختلافات سلیقه‌ای خویش را به سرنوشت عمومی مردم گره زنند. ولی متأسفانه آن چه توقع می‌رفت، صورت نگرفت و روند سیاسی در درون جامعه هزاره به گونه دیگر سمت و سو یافت.

چنان که گفته شد حزب وحدت برای هزاره‌ها تنها یک حزب و تشکیلات سیاسی مانند تمام تنظیم‌های سیاسی دیگر نبود، بلکه میان مردم و نام حزب وحدت نوعی تعلق خاطر معنوی و عاطفی نیز برقرار شده بود. راز این رابطه عاطفی در نام شهید مزاری و شخصیت کاریزمای او نهفته بود. شهید مزاری هم در زمان حیاتش به خصوص در سه سال اخیر عمرش در غرب کابل تبدیل به یک سمبل برای هزاره‌ها شده بود. این سمبل بعد از شهادت وی ژرفای بیشتری در روان جمعی هزاره‌ها یافت. به همین خاطر حزب وحدت به مثابه تنها یادگار و میراث شهید مزاری به همان اندازه که روندهای سیاسی در جامعه هزاره را تشکیل می‌داد، تنها محمل تبارز هویت و موجودیت سیاسی در شوربازار سیاست افغانی نیز بود. هزاره‌ها در طول تاریخ سیاسی خود همواره منکوب و مغضوب بوده‌اند، بر سرنوشت آنان همواره سیاهی حاکم بوده و در این شب تیره چیزی نبوده است که یک هزاره قبیای ژنده خویش را بر آن بیاویزد. شهید مزاری دقیقاً همان کسی بود که یک آدرس خلق کرد و راهی از میان این سیاهی به بیرون گشود. شهید مزاری رخداد بزرگی در تاریخ هزاره‌ها بود که به گفته رییس جمهور غنی محور تاریخ را تغییر داد. اما اکنون پس از ۲۴ سال از مزاری، پرسش اساسی این است که میراث مزاری در چه وضعیتی است؟

بدور از مبالغه حزب وحدت به عنوان میراث سیاسی شهید مزاری که به حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری استاد خلیلی و حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان به رهبری استاد محقق منقسم شده است، به گفته یکی از درصفتحه


^[1]



بزرگان روزگار مناسبی ندارند. روزگاری این حزب محور حرکت‌های سیاسی یک کتله بزرگ بود. اما اکنون تبدیل به سندیکاهای درون قومی و محور منافع شخصی و جناحی گردیده است. شخصیت‌های بزرگ سیاسی که روزگاری دل در گرو این حزب به مثابه یادگار شهید مزاری داشتند، اکنون هیچ رغبتی بدان ندارند. زیرا جایگاهی برای خویش در هیچ یک از دو حزب نمی‌بینند.

یک مشکل این است که هم اکنون دعوا بر سر این وجود دارد که چه کسی بیشتر تداعی گر شخصیت شهید مزاری است. مردمی که با نام و خصلت‌های شخصیتی شهید مزاری انس گرفته بودند نیز به دنبال یک آرکی‌تایپی شبیه مزاری هستند. اما آن را در وجود هیچ کسی نمی‌بینند و واقعیت نیز این است که بازتولید یک مزاری دیگر بسیار دشوار است و کسی نمی‌تواند مزاری باشد. این سردرگمی و ابهام نه تنها برای مردم بلکه برای سطوح رهبری هر دو حزب نیز گیج کننده است.

مشکل دیگر این است که سطح تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها در احزاب مدعی پیروی از شهید مزاری بسیار محدود گردیده و به شدت فردی شده است. وقتی سطح تصمیم‌گیری خرد می‌شود، مسلمان خواست‌ها و مطالبات نیز بر محوریت منافع شخصی و فردی می‌چرخد. در چنین وضعیتی منافع جمعی به سطح منافع فردی و خانوادگی تنزل می‌یابد. اما این محدودیت تأثیرات خود را بر افکار عمومی و سم پاتی شعور جمعی با روان فردی رهبری می‌گذارد و به مرور آن را از جمع تجرد می‌کند. تلاش‌های بسیار صورت می‌گیرد که هر کدام خود را یک مزاری دیگر جا بزنند ولی هرچه زمان می‌گذرد، این گونه تلاش‌ها رنگ می‌بازد.

البته که هر یک از مدعیان جانشینی شهید مزاری بخشی از شخصیت و منش او را تبارز می‌دهد، اما بخش‌های وسیعی از شخصیت شهید مزاری هم چنان ناپیدا باقی می‌ماند. این ابهام و سردرگمی سبب می‌شود که توقعات و انتظارات جمعی جامعه عمل نپوشد.

سخن پایانی

اکنون میراث سیاسی شهید مزاری به آن شکلی که متولد شده بود و اقتدار یافته بود، عملاً به محاق رفته است. به موازات این ورشکستگی سیاسی و به تاراج رفتن تاروپود میراث سیاسی شهید مزاری، وضعیت هزاره‌ها به مثابه یک کتله قومی در صحنه سیاسی کشور، بحرانی است. در کشوری که همه چیز در آن با عینک قومی دیده می‌شود، حضور قدرتمند و اقتدارآمیز از لازمه سهم‌گیری و سهم خواهی در قدرت ملی است. اما این قدرت و اقتدار اکنون به شدت زیر سوال است و در معادلات کلان و محاسبات سیاسی ما چندان جایگاهی نداریم. قاعده بازی در سرزمین بر مبنای قومیت بنا گردیده است. ارزشمندی و ارزشمندی افراد در درجات بعدی قرار دارد. ممکن است که این مینا از اساس غلط باشد، اما واقعیتی است که هر لحظه و در هر گوشه‌ای نمود پیدا می‌کند، شهید مزاری توانسته بود میان واقعیت‌های عینی جامعه و نیز ارزش‌های انسانی و آرمان‌های بشری تفکیک قایل شود و آن هر دو را متناسب با یکدیگر بسازد. اکنون بازتولید مزاری ممکن نیست ولی بازسازی فکر و اندیشه شهید مزاری و میراث سیاسی از ضروریات روزگار ما است. اما چه کسی به این ندا گوش فرا می‌دهد و چه کسی این ضرورت را احساس می‌کند، باید منتظر ماند.



خلیلی و متلاشی یک جریان سیاسی



کچ رضا لعلی

مرحوم بصیر احمد دولت آبادی تاریخ نگار و یکی از یاران نزدیک به شهید مزاری، فعالیت‌های سیاسی مزاری را ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌ها نام گذاری کرده است. یکی از مهم‌ترین تلاش‌های مزاری تأسیس حزب وحدت و فعالیت گسترده فرهنگی است. اما این که چرا حزب وحدت بعد از مزاری در امر تداوم و احیای این تلاش ناکام مانده است به دو نکته شاره می‌گردد.

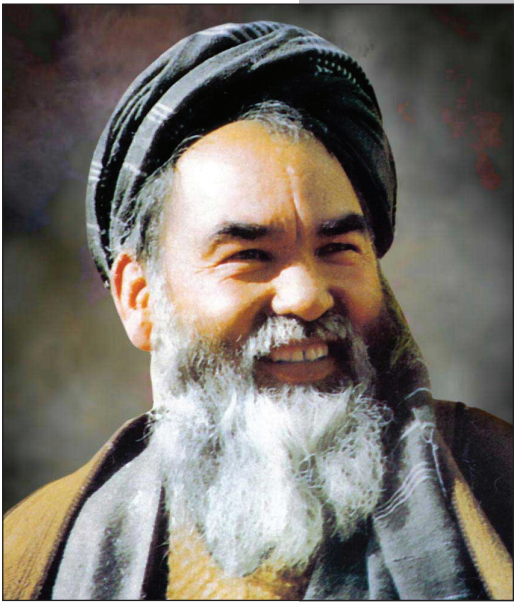
۱. هزاره‌ها بعد از دوره سرکوب و کشتار بی رحمانه توسط عبدالرحمان خان ساختار تشکلات سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها دچار فروپاشی گسست گردید. انسان

هزاره تا عصر حکومت‌های چپ در کشور کمتر به دنبال تشکلات سیاسی و کنش‌های مبتنی بر خواست سیاسی بوده است. اولویه راوا معتقد است که جامعه شیعه و هزاره بعد از سرکوب وحشتناک هیچ‌گاهی به دنبال کنش سیاسی معطوف به قدرت از خود نشان نداد و داعیه سیاسی ومشارکت در ساختار قدرت را مطرح نکرد، بلکه نوعی هراس از قدرت در میان مردم تولید و بازتولید می‌گردید. هرچند در برابر بی‌عدالتی و سیاست‌های همراه با سرکوب حاکمیت، حرکت‌های اعتراضی و جنبش‌های شکل گرفت و اما به دلیل عدم انسجام و نشانه‌های باقی مانده سرکوب سیاسی، کمتر پایدارباقی ماند حتی در دوران حکومت‌های چپ که درواقع حامی ستم‌پدگان و اقلیت‌های تحت ستم بود، نیز چنین تشکیلات سیاسی که بتواند خواست سیاسی هزاره‌ها را در حکومت و ساختار قدرت مطرح کند، نیز فراهم نگردید. در جامعه هزاره بعد از شکست تلخ و دردناک در دوران عبدالرحمان خان، تنها روحانیون مذهبی بودند که داعیه دار رهبری و کنش-های سیاسی بوده است. اما این روحانیون همواره با روحیه محافظه کاری و ترس از نظام به دنبال خواست سیاسی نبود، تنها یک چیز می‌خواست، آن آزادی مذهبی بود. اما بعد از انقلاب اسلامی و شکل‌گیری -جنبش‌های چپ، نسل مبارز و روحانیون با داعیه‌های انقلاب وارد مناسبات اجتماعی و سیاسی گردید. در دهه‌های چهل و الی شصت چهره‌های مانند علامه اسماعیل بلخی و بعدا چهره‌های مثل مزاری با روحیه رادیکال و با داعیه سیاسی وارد مبارزات اجتماعی گردید. مزاری ابتدا برای ایجاد یک آدرس سیاسی و مبارزه تأثیر گذاربرای تحقق عدالت، سازمان نصر افغانستان را تأسیس کرد. اما وجود گروه‌های متعدد و مخالفت‌های زیاد میان این گروه‌ها به دنبال انسجام و وحدت هزاره‌ها در قالب یک سازمان و تشکیلات سیاسی واحد بر آمد. واقعیت این بود که هشت گروه باحمایت ایران در داخل هزارستان سطح اختلاف و پراکندگی سیاسی را چند برابر کرده بودند. هزاره‌ای که یک قرن تحقیر و از قدرت طرد و کنار زده شده بود، با وجود چندین آدرس، پایگاهی سیاسی برای مطالبه قدرت را ضعیف و دچار مشکلات جدی کرده بودند. اما مزاری با یک استراتژی مشخص و با دورنمایی روشن حزب وحدت را تأسیس کرد. تأسیس این حزب با چالش‌ها و دشواری‌های زیاد همرا بودند. اما مزاری با تلاش و ریسک‌های زیاد بیشتر از شش کنگره برای مشوره و ایجاد تشکل سیاسی یعنی تأسیس حزب وحدت برگزار کرد. مزاری معتقد بود که ما بعد از پیروزی مجاهدین و تشکیل حکومت اسلامی نمی‌توانیم با تفرقه و پراکندگی در قدرت از حقوق خود دفاع کنیم. به عقیده مزاری هزاره‌ها بعد ازیک قرن سرکوب، نباید میان خود گرفتار تفرقه و اختلاف گردد. بلکه به صورت منسجم به دنبال تحقق عدالت اجتماعی در کشور باشد. به عقیده مزاری بدون تأمین عدالت هیچ گاهی صلح و امنیت پایدار نخواهی آمد و بلکه آتش جنگ و خشونت بازتولید خواهد گردید. اما پرسش اصلی در این یاد داشت این است که حزب وحدت که با چی آرمان و دشواری‌های ایجاد گردید، بعد از مزاری چی فراز و فرودهای را تجربه کرده و چرا به جای ایجاد یک محور مشترک و دستگاه انسجام بخش، به خواست فردی و سندیکای خانوادگی فروکاست کرد. هیچ گاهی از آدرس حزب وحدت بعد از مزاری، صدای مردم غریب که روزگاری با قربانی‌های بی شمار این مردم ایجاد گردیده بود، بلند نشد. بعد از شهادت مزاری، بزرگترین میراث سیاسی او را نیز تاراج کرده و هرکدام به دنبال گرفتن امتیاز از این آدرس گردید. حزب وحدت چند تکه شد و هیچ کدام بر خط مشی که مزاری ایجاد کرده بود، وفا دار باقی نماند. امروز حزب وحدت مزاری به کریم خلیلی رسیده است. خلیلی بعد از مزاری همواره با آن مشی فکری مزاری خیانت کرد و آن میراث را به تاراج گرفت، جدا از این‌که از آدرس حزب به شهرک و امکانات مالی رسید، حزب وحدت را خانوادگی و از آن برای منافع شخصی خود استفاده کرد. از کنگره و انتخابات در درون حزب هیچ خبری نیست. تمام کدرهای حزب و رهروان مزاری را کنار زد و با خون هزاران شهید و قربانی بی احترامی کرد. اما رهروان مزاری باید این راه را ادامه دهد و به شخصیت‌های پوشالی که خود را میراث دار نام گذاری کرده، نباید اعتماد کرد. آنچه مهم است، احیایی امر سیاسی و تداوم راه مزاری و انسجام و وحدت میان مردم است. نباید امروز از آدرس میراث سیاسی مزاری به دنبال استفاده شخصی و ایجاد تفرقه درون قومی باشیم. ۲. بدون شک فرهنگ زیربنایی سیاست و دستگاه انسانی کردن قدرت است. مزاری در گسترش این امر و تولید آگاهی به صورت خاص در جامعه هزاره و به

صورت عموم در سطح جامعه افغانستان تلاش چشم‌گیرو گسترده‌ی را انجام داد. در بدترین شرایط سیاسی و در وضعیت جنگ، جوانان نخبه و دارای فکر را شناسایی و به دانشگاه‌ها و به کشورهای بیرون از افغانستان برای ادامه تحصیل روان کرد. به صدها نشریه در عصر مزاری و با امکانات مالی حزب وحدت تأسیس و با فعالیت گسترده شروع به کار کرد. مزاری معتقد بود که بدون تغییر آگاهی و گستره فرهنگ امکان تحول در ساخت قدرت و تحقق عدالت اجتماعی میسر نیست. به این صورت برای اولین بار کتاب سراج التواریخ و دیگر آثار تاریخی را جمع کرده و بازچاپ کرد. سراج التواریخ از نظر مزاری گذشته سراسر رنج مردم و سرکوب تلخ و دردناک هزاره‌ها را روایت کرده و باید هرهزاره‌ای آنرا بخواند و در اندرز از گذشته کنش‌های سیاسی مبتنی بر شرایط اجتماعی و سیاسی از خود نشان دهد. هزاره‌ها با مزاری وارد مناسبات قدرت گردید و با مزاری و تلاش‌های فرهنگی اش فصل جدید از زندگی را آغازکردند. این فصل استقبال از گستره خرد و دانایی و وارد شدن به مکاتب و دانشگاه‌ها است. نسل جدید با آرمان‌های متفاوت ظهور کردند. اما بعد ازمزاری میراث فرهنگی اش نیز تداوم نیافت و بلکه حزب وحدت بعد از مزاری به نقش فرهنگ و گستره دانایی با با احترامی برخورد کرد. صدها جوان تحصیل کرده به دربار خلیلی که میراث مزاری را باخود یدک می‌کشید، راه نیافت و بلکه حزب وحدت به سندکای خانوادگی و ارباب بازی تبدیل شد. بعد از مزاری تنها هفته نامه که از آدرس حزب وحدت به نشر می‌رسید، «مشارکت ملی» بود. اما این هفته نامه هیچ‌گاهی جای خالی آن همه نشریه عصر مزاری را پر نتوانست. تلویزیون‌های که از این آدرس ساخته شده نیز، به همان میزان بی محتوا و بدون استراتژی فرهنگی است که حتی با رقیبان و دشمنان مزاری که زمان توانایی رقابت با فعالیت‌های فرهنگی مزاری را نداشت، برابری نمی‌تواند. هرچند فعالیت فرهنگی مزاری در قالب‌های دیگر تداوم یافت، یکی از آن فعالیت گسترده، تلاش‌های استاد دانش است. تنها خط فکری و فرهنگی مزاری امروز از آدرس بنیاد اندیشه و شخص استاد دانش احیا گردیده و امروز با نشر صدها جلد کتاب و شناسایی و حمایت صدها جوان و با سیاست فرهنگی خاص راه مزاری را تداوم داده و امید واری‌های برای احیایی فکر مزاری ایجاد گردیده است. مزاری که روزگار ارگ در برابر خواست سیاسی او مخالفت می‌کرد، امروز از مزاری به عنوان شهید وحدت ملی و کسی که عمر خود را برای تحقق عدالت و وحدت ملی از دست داده، تجلیل می‌نماید. رییس جمهور غنی در یکی از بیانیه‌های خود مزاری را شخصیت استثنایی و کسی که در شرایط جنگ صلح را مطرح کرد، معرفی کرده است. این مسأله هم برای تاریخ و هم برای تحقق خواست مزاری که همان عدالت اجتماعی و مشارکت برابر گروه‌ها و اقوام ساکن در قدرت است، مهم می‌باشد.

فروپاشی نماد

اقتدار و شکوه هزاره‌ها



استاد مزاری شخصیتی دوراندیش داشت و برخلاف دیگران تغییرات در درون حزب و پذیرش نیروهای جدید را بر اساس دانش و تجربه‌ی افراد و بر مبنای تغییرات عمومی سیاسی کشور و ابعاد دیگر آن یک اصل و برخورد منطقی می‌دانست. او در سیاست گزاری های خود نیروی تحصیل کرده و متأثر از ایدیولوژی‌های دیگر که اکنون تعدادی از آنان تحت فشار منازعات مرگبار قومی، به دامان قوم بازگشته بودند را از نظر دور نکرد و دانش و علم آنان را برای محکم تر ساختن بدنه‌ی حزب و در واقع مردم هزاره ضرورت می‌دانست.



زهره فرهان

هر جریان سیاسی و حزب و سازمانی که پدید می‌آید بی تردید بر اساس شناسایی برخی نیازهای تعدادی از افراد و یا در پاسخ به نیازهای جمعیت کلانی از افراد جامعه موجودیت خود را به ثبت می‌رسانند. اما هسته‌ی اصلی هر حزب ایدیولوژی آن می‌باشد؛ بر اساس و همگام با همان ایدیولوژی برنامه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود را طرح ریزی کرده و اساس نامه و قوانین خود را مطابق آن شکل می‌دهند. در واقع هر آنچه از یک حزب استخراج می‌شود، بیانگر طرز تفکر مدیران و ایدیولوژی آن حزب می‌باشد. مناسبت‌های اجتماعی و رفتارها و گفتارهای افراد وابسته به حزب همه آشخور ایدیولوژی حزب می‌باشند. این اتفاقات و رخداد‌های جامعه و دستگاه سیاسی کشور و در کنار آن نیاز مردم و اعتماد توده‌ی کلانی از مردم است که نقش حزب را بر جسته و یا کم‌رنگ می‌گرداند. نمی‌توان کارکرد و فعالیت‌های یک حزب را خارج از سه متغیر، جمعیت، سطح آگاهی و دانش، و ارزش‌های جمعی اکثریت مردم جامعه‌ای که حزب دران ظهور می‌کند، تحلیل و بررسی کرد. هر حزب تاریخ و پیشینه‌ای دارد و در برهه‌ای از زمان نظر به ضرورت‌ها و فوریت‌های جامعه آغاز به فعالیت نموده و نظر به ساختار سیاسی همان دوره سیاست‌های خود را ترسیم می‌کند.

حزب وحدت اسلامی افغانستان نیز بدون شک بر اساس رخداد‌های سیاسی کلی کشور و جامعه‌ی درون قومی که در جنگی شرم آور فرو رفته بود موجودیت خود را اعلام نمود. در واقع حزب وحدت اسلامی مانند بدنی که دست و پا و چشم و قلب و مغز آن از هر گوشه به هم پیوند خورده باشد جان گرفت و قدرت خود را نیز از همین ساختار به دست آورد. از سویی مردمی که ارزش‌ها و باورهای دینی خود را در خطر می‌دیدند با پیوستن به این حزب مسیر خود را انتخاب کردند و به جامعه‌ی تحصیل یافته و شهری هزاره که آنان نیز تحت تأثیر ایدیولوژی دیگری به دنبال تغییر وضعیت افغانستان و مشخصا جامعه‌ی هزاره بودند، پشت کرده و حمایت خود را از حزب جدید و راست‌گرای قدرتمند نوظهور اعلام نمودند. نگاه به جریان‌های چپ هزاره در این مبحث جایی ندارد و پرداختن به این موضوع نگاه دقیق جامعه‌شناسانه را می‌طلبد. اما در مورد بنیان‌گذاران حزب وحدت که اغلب یا از جامعه‌ی روحانی بودند و یا دارای ایدیولوژی اسلامی (شیعی) بودند می‌توان مسیر این حزب را در آن برهه از زمان شناخت؛ تغییر جایگاه مردم هزاره و بهبود وضعیت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هزاره‌ها در پناه باورهای اسلامی با پشتوانه‌ی جمهوری نو پای اسلامی ایران که باید تداوم حکومت خود را به هر طریقی تثبیت می‌کرد. این حزب از اساس و شاید به دلیل ساختار مجموعه‌ای آن دارای نظم خاص و منسجم و در واقع دموکراتیک بود که البته بعدها همین نقطه‌ی قوت دلیل ضعف و فروپاشی وحدت این حزب گردید. در طول سال‌های جنگ درون کشوری تباری -تنظیمی، حزب وحدت تنها ستون و سد محکم هزاره‌ها برای دفاع و محافظت از تمام دارایی‌های آنان بود. از این رو حزب وحدت به یکی از قدرتمندترین سازمان‌های سیاسی نظامی با پشتوانه‌ی مردمی (قومی) در سطح کشور مطرح گردید، در حالیکه سایر احزاب هر یک منبع تغذیه‌ی کلان خارج داشتند، حزب وحدت از کمترین پشتوانه‌ها برخوردار بود. استاد مزاری شخصیتی دوراندیش داشت و برخلاف دیگران تغییرات در درون حزب و پذیرش نیروهای جدید را بر اساس دانش و تجربه‌ی افراد و بر مبنای تغییرات عمومی سیاسی کشور و ابعاد دیگر آن یک اصل و برخورد منطقی می‌دانست. او در سیاست گزاری های خود نیروی تحصیل کرده و متأثر از ایدیولوژی‌های دیگر که اکنون تعدادی از آنان تحت فشار منازعات مرگبار قومی، به دامان قوم بازگشته بودند را از نظر دور نکرد و دانش و علم آنان را برای محکم تر ساختن بدنه‌ی حزب و در واقع مردم هزاره ضرورت می‌دانست. این حرکت در واقع واکنش منطقی و برخورد انعطاف پذیر بنیانگذار حزب وحدت در شرایط حاد آن دوره را نشان می‌داد. برخورد منطقی و به دور از تعصبات کور رهبر حزب وحدت دران زمان نشان می‌داد که این مرد برخواسته از قریه های پرت و دورافتاده تا چه حد تأثیر خرد و دانش را در بهبود وضعیت هزاره‌ها عمیق می‌بیند. با مقداری کنکاش و جستجو در سخنرانی‌ها و گفته‌های این رهبر، انسان هزاره هر گونه گرایشی که داشته باشد به خوبی می‌تواند درک کند که او هرچه بیشتر وارد مسائل کلان منطقه ای گردید و شناخت از بازی‌های سیاسی کشورهای همسایه و مداخله گر دریافت نمود، در برابر حفظ منافع مردم دید وسیع تری پیدا کرد و برای دین و مذهب به جهان بینی دیگری دست یافته بود. همین وسعت دید باعث شد تا هربار تغییرات چشم‌گیری در حزب پدید آید. بر خلاف سایر احزاب جهادی که زنان در خانه‌ها محدود گردیده بودند، زنان در حزب وحدت نقش اجتماعی خود را داشتند. این حزب دیگر در چهار دیواری دین و ارزش‌های دینی محدود نمی‌گردید. سیاست گزاری‌های حزب برای همه زن و مرد پیر و جوان مسئولیت سپرده بود. هرچه سیاست خارجی حزب گسترش پیدا کرد، نیاز به دانش آموختگان و صاحبان علوم بیشتر حس گردید. سیاست دوگانه‌ی ایران که

تکیه گاه این حزب به نظر می‌آمد، افق‌های تازه‌ای را در برابر دیگران مدیران حزب پدیدار نمود و مسئولیت در برابر خدا و ارزش‌های اسلامی، جای خود را به مسئولیت در برابر مردم ارتقا داد. بنیان گزار این حزب تا آخرین روزهای عمر خویش نفوذ جامعه‌ی هزاره را به مراکز آموزشی و تحصیلی رهیافتی قاطع برای ورود جامعه‌ی هزاره از حاشیه‌های سیاسی اجتماعی اقتصادی به متن مناسبات چند بعدی جامعه می‌دانست.

از این رو تحت تأثیر همین باور و تحت پوشش حزب وحدت تعداد قابل ملاحظه‌ای از افراد وارد دانشگاه‌های خارج از کشور شدند و اکنون ثمره‌ی این سرمایه گذاری را در ایجاد دانشگاه‌های خصوصی و تعداد کثیری از آگاهان سیاسی و اجتماعی در بستر جامعه‌ی هزاره شاهد می‌باشیم. اما آیا می‌توان گفت براینند فعالیت‌ها و حضور این حزب در تمام موارد به سود مردم هزاره بوده است؟ فروپاشی این حزب و چند شاخه شدن این حزب در طول سال‌های متمادی بیانگر نفوذ افراد در مورد مدیریت با اندیشه‌ای متفاوت از دیگری با خواست‌های مادی معنوی متفاوت می‌باشد. با تجزیه‌ی حزب به احزاب کوچک‌تر و فرو پاشی مورد مدیریت، یکی از اهداف اصلی حزب نیز از بین رفت و اهداف جمعی قومی به اهداف کوچک‌تر تقلیل یافت. منافع جمعی هزاره‌ها به منافع کوچک‌تر، یعنی منافع خانواده‌ها مبدل گشت و در حالت گسترده‌تر آن، منافع اقوام کوچک‌تر هزاره، از نظر مدیران حزب، نظر به نیاز آنها به اعتباری که از مردم می‌گرفت، دور نماند.

حزب وحدت، این نماد قدرت و شکوه هزاره‌ها در حال فرو ریختن است. آنهم در موقعیت بسیار حساسی که مردم نیازمند انسجام می‌باشند. هر چند هیچ حزبی پس از روی کار آمدن نظام جدید از این نوع آسیب‌ها در امان نماند و هر یک با نقطه ضعف‌های خود در برابر دیدگان حامیان خود فرو ریخت. اما حزب وحدت به دلیل تاریخ و پیشینه‌ی مردم محرومی که از آن سر برآورده بود دلایل بسیاری داشت تا انسجام خود را نگه دارد. از آنجایی که جنگ‌های تنظیمی و پس از آن ظهور طالبان تمام توان فکری و نیروی انسانی حزب را به خود معطوف گردانیده بود موقعیتی برای بروز علایق و خواسته‌های شخصی در سطح مدیران حزب نبود. افراد هر کدام به تناسب توانایی‌های خود در موقعیت‌ها مقرر شده بودند و تشکیلات نظامی، تشکیلات سیاسی و تشکیلات فرهنگی حزب هر کدام به بهترین شکل در عرصه‌های خود فعالیت می‌کردند. زوال انسجام حزب اما با پایان جنگ شروع گردید. فرصتی برای بروز خواسته‌ها و تمایلات شخصی ایجاد گردید و نخستین گسل‌ها در میان منسجم‌ترین حزب، پدیدار گشت. پس از اتمام جنگ داخلی تفاهم در میان مدیران حزب پایان یافت و هر کدام خواسته‌های خود را از سال‌ها در میادین جنگ بودن مطرح ساختند و بدین شکل انشعاب‌ها یکی پس از دیگری صورت پذیرفت. از آن میان دو مهره‌ی اصلی یعنی، محقق به عنوان یک مدیر جنگی و فردی که سال‌ها در خطوط مقدم جنگ حاضر بود اکنون توان خود را برای مبارزه در انتخابات ریاست جمهوری می‌آزماید، خلیلی به عنوان توان سیاسی حزب وحدت در تکت دیگری بخت آزمایی می‌کند ولی خلیلی موقعیت را هنوز برای گام بلند کرسی ریاست جمهوری آماده نمی‌بیند. دو توان اصلی حزب (توان سیاسی و توان نظامی حزب وحدت) دیگر قادر نیستند در کنار هم بمانند؛ اعضای این تن منسجم اکنون بار دیگر هر کدام به سمتی می‌روند و در عین حال هریک با خود توده‌ای از مردم را می‌برند. اوضاع سیاسی کشور بیش از هر زمانی حساس است و مهره‌های قدرتمند می‌روند تا جایگاه خود را در نخته‌ی بازی سیاست افغانستان پیدا کنند. هر کدام از شاخه‌های جدا شده دلیلی برای گسستن دارند و هر یک برای حق به جانب دانستن خود، دیگری را متهم به رعایت نکردن مواد اساس نامه حزب و انحراف از اصول و ارزش‌های حزب می‌کند. در کنار آن به شدت تخریب شخصیت‌ها آغاز می‌گردد.

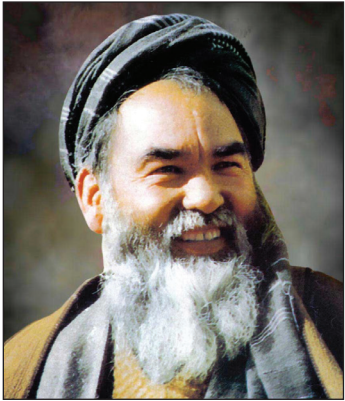
مردم در میان این هیاهو سرگردانند و نمی‌دانند حق با که است و چه کسی پس از این به نمایندگی از آن‌ها از حقوق آنان در برابر هر اسبب احتمالی دفاع خواهد کرد. هر شاخه از حزب وحدت به شکل شبکه‌های مافیایی درآمد‌اند که تجارت ننگینی را بر سر حق مردم از حقوق شهروندی آنان آغاز کرده‌اند. با دست کم هر بار این قضیه از سوی رقبای گاه با اسناد و مدارک و شواهد و گاه بی هیچ سندی در بین مردم مطرح می‌شود. حال اینکه سطح زندگی و دارایی‌های پنهان و پیدای هر یک از رهبران و یا سهام داران حزب و شاخه‌های جدا شده از آن به وضوح موقعیت و حقیقت این مسئله را بیان می‌دارد. مردم در این میان خود را پاک باختگانی می‌بینند که هر بار از سویی چپاول و غارت می‌شوند. تقسیم شدن هزاره‌ها به دسته‌های قوم بندی از بزرگترین آسیب‌هایی است که انشعابات حزب به بار آورده و می‌تواند دوباره هزاره‌ها را درگیر مسائل ناچیز و بیپوده‌ی درون قومی سازند و توان و نیروی خود را صرف ضربه زدن به یکدیگر کنند. از سویی دیگر برخلاف سیاست‌های گذشته‌ی حزب که ارزش بسیاری برای تحصیل و تحصیل کردگان قائل بود، اکنون قشر دانشگاهی و تحصیل یافته‌ی قوم نمی‌تواند در دستگاه سیاسی کشور بدون تأیید و سفارش



حزب وحدت، این نماد قدرت و شکوه هزاره‌ها در حال فرو ریختن است. آنهم در موقعیت بسیار حساسی که مردم نیازمند انسجام می‌باشند. هر چند هیچ حزبی پس از روی کار آمدن نظام جدید از این نوع آسیب‌ها در امان نماند و هر یک با نقطه ضعف‌های خود در برابر دیدگان حامیان خود فرو ریخت. اما حزب وحدت به دلیل تاریخ و پیشینه‌ی مردم محرومی که از آن سر برآورده بود دلایل بسیاری داشت تا انسجام خود را نگه دارد. از آنجایی که جنگ‌های تنظیمی و پس از آن ظهور طالبان تمام توان فکری و نیروی انسانی حزب را به خود معطوف گردانیده بود موقعیتی برای بروز علایق و خواسته‌های شخصی در سطح مدیران حزب نبود. افراد هر کدام به تناسب توانایی‌های خود در موقعیت‌ها مقرر شده بودند و تشکیلات نظامی، تشکیلات سیاسی و تشکیلات فرهنگی حزب هر کدام به بهترین شکل در عرصه‌های خود فعالیت می‌کردند. زوال انسجام حزب اما با پایان جنگ شروع گردید. فرصتی برای بروز خواسته‌ها و تمایلات شخصی ایجاد گردید و نخستین گسل‌ها در میان منسجم‌ترین حزب، پدیدار گشت.

● سال سوم ● شماره ۱۳۰ ● چهارشنبه
 ● ۲۲ حوت ۱۳۹۷ ● ۱۳ مارچ ۲۰۱۹
 ● قیمت: ۲۰ افغانی

حزب وحدت و مشتقات آن راه پیدا کنند. دلیل این امر نیز کاملن واضح است؛ حفظ منافع مدیران حزب. آن نظم سیاسی، منسجم و پیش رو اکنون بازگشتی به قهقرای گذشته دارد و روش برخورد آنان با مردم تبدیل به سیستم ارباب رعیتی شده است. این موضوع چنان بر سر قوم سایه‌ی شومی انداخته که گویا خاک هزاره جات و دامان زنان هزاره دیگر قادر نیست انسان باخرد و فهمیده‌ای را به جامعه ی هزاره بسپارد. حزب سد بزرگی در برابر قشر دانشگاهی ایجاد نموده است و آن نماد اقتدار و فخر اکنون تبدیل به خانه‌ی مرموزی گردیده که مردم نمی‌دانند چه هیولایی از آن سر بر خواهد آورد و چه زمانی و به چه صورتی از مردم قربانی خواهد گرفت. خلیلی، محقق، اکبری و سایرین هر کدام تبدیل به ضحاک مار به دوشی گردیده‌اند که از خون مردم تغذیه می‌شوند و از تن مردم پله‌ای برای صعود به دستگاه فاسد سیاسی کشور می‌سازند. شاید یکی از دردناکترین صحنه‌هایی که مردم هزاره شاهد آن هستند، فروپاشی نماد فخر و مباهات و اقتدار آنان یعنی حزب وحدت و قهرمانانی که روزگاری به آنان می‌بالیدند در مبتذل‌ترین و حقیرانه ترین حالت باشد. در واقع هیچ حقارتی بالاتر از این نیست برای ساکنین این حزب و مشتقات آن که مسیر ترقی و پیشرفت را وارونه باز کردند و مردم خود را در بهت حیرت، خود قبل از همه به حاشیه برانند.



برابری خواهی شهری



که بی‌نظیر طاهریان

به لحاظ تاریخی شهر ریشهٔ یونانی دارد؛ شهر در یونان باستان مرکز توزیع قدرت و مکان مردم سالاری و جای گفتگو بوده و آگورا محل نمایش فرهنگی وهنری و اعتقادی نیز بوده است. ساختن مجسمه‌های زیبا و داشتن خدایان متعدد گواه همهٔ چیزهایی است که در بالا در مورد ویژه‌گی‌های آگورا ذکر گردید. آگورا در مرکز شهر اتن قرار داشت. در آگورا مجلس سنا نیز وجود داشت که از این مکان جهت آگاهی شهروندان از اطلاعات و اخبار عمومی و معمول روز استفاده می‌شد. ساختن مجلس سنا در آگورا و آنهم در یک فضای شهری در واقع در راستای بهبود تعاملات اجتماعی فرهنگی در شهر آتن و در یونان باستان بوده است. توجه به بناهای معماری اطراف آگورا و تمرکز این بناها در اطراف آن با کارکردهای متنوع سیاسی، قضایی، اقتصادی، مذهبی، اجتماعی و فرهنگی به خوبی می‌تواند آگورا را به‌عنوان سمبل و نماد از فضای شهری و دولت-شهری یونان عصر کلاسیک در تاریخ مطرح و برجسته سازد. پس وقتی سخن از دولت‌شهر به میان آید در حقیقت پای شهروندان نیز کشانده می‌شود و شهروندان در شهر دارای یک سره حقوق و مکلفیت‌های استند که باید حکومت‌ها برای شان فراهم کنند و با شهروندان برای گرفتن حق شان دست به حرکت‌های داد‌خوانه و تظاهرات‌های حق طلبانه بزنند.

در افغانستان کابل را می‌شود به مثابه دولت- شهر و مدینه فاضله عنوان کرد. در زمان که کابل به عنوان پایتخت کشور و مرکز قدرت سیاسی نام گذاری شد به صورت تدریجی مفهوم شهروندی و برابرخواهی شهری و تنوع قومی و تکثر مذهبی نیز پدید آمد. هرگروهی انتیکی و مذهبی تلاش می‌کردند که در کابل جا بجا شده و بخش از کابل را تصرف کنند و به نام شان گذاری کنند. هرچند در گذشته‌های تاریخی کابل مرکز فرمان‌روایی شاه بالای رعیت و بنده و برده بود و جای برای گفت‌وگو و محل برای تمرین دموکراسی و روحیهٔ برای توزیع قدرت وجود نداشت. بلکه کابل به محل نمایش قدرت‌خانوادگی و قبیلوی تبدیل شده بود. به یاد داریم که گروه‌های قبیلوی و قومی خون‌های زیادی را در شهر کابل ریختاند و جنگ‌های ویرانگری بالای مردم تحمیل کردند و شهرکابل را به خون و خاکستر یکسان کردند. با آنهم کابل مرکز توزیع قدرت و سیاست و حکومت بود که هر قومی باید حقوق سیاسی و شهروندی و اعتقادی شان را در کابل مطرح می‌کردند تا خود را یک طرف قضیه قدرت سیاسی و جغرافیایی تثبیت می‌کردند و حقوق شهروندی شان را می‌خواستند.

در میان هزاره‌ها تنها شهید مزاری درک کرده بود که باید در شهر رفت و برای خود جغرافیای شهری تعریف کرد و برابری خواهی شهری هزاره‌ها نیز با رهبر شهید مطرح گردید و مزاری فهمیده بود که هم جنگ و هم صلح و هم رسیدن به وحدت ملی و عدالت اجتماعی و همدیگر پذیری قومی و تکثر مذهبی و درکل ملت شدن در شهر کابل ممکن است.

شهید مزاری با تاسیس حزب وحدت در بامیان به زودترین وقت دفتر حزب وحدت را در کابل انتقال داد و غرب کابل را مرکز مقاومت عدالت خواهی خود انتخاب کرد. دیدیم که حزب وحدت بخش مهم قدرت در سطح کشور مطرح گردید. ورود شهید مزاری در شهر کابل در حقیقت شهری شدن هزاره‌ها و برابری خواهی شهری بود. پیش از شهید مزاری کسی پی نبرده بود که شهر مرکز قدرت، جایی برای پیشرفت‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و علمی و آینده نگری و خیابان‌های شهر محل دادخواهی و حق طلبی است. در شهر، زنان می‌توانند از حقوق شان دفاع کنند، در قدرت شریک و سهیم شوند، در بخش‌های علمی و فرهنگی و هنری دستاورد داشته باشند. کودکان نیز به آموزش و تعلیم و تربیه سالم دست رسی داشته باشند.

شهید مزاری درک کرده بود که نمی‌شود در روستاها به حقوق شهروندی

رسید و پیشرفت کرد. در گذشته هزاره‌ها فقط می‌شنیدند که در شهر کابل

«پاده‌شاه گردیشی» به وجود آمده است؛ هرگز هزاره‌ها در گردش و چرخش

قدرت سهم نداشتند و به حساب نیز نمی‌آمدند. شهید مزاری بود که دروازه

شهر را به روی هزاره‌ها باز کرد و هزاره‌ها را به عنوان یک قوم مهم در مناسبات

قدرت مطرح ساخت که امروز نبض جنبش‌های عدالت‌خواهی بدست هزاره‌ها

می‌چرخد و هیچ کسی نمی‌تواند بدون گرفتن یک هزاره در کنارش وارد

رقابت‌های سیاسی و انتخاباتی گردد.

پس از مزاری



اکنون بعد از ۲۴ سال از شهادت «بابه مزاری» میراث‌داران زیادی قد برافراشته‌اند و هر کدام به زعم شان خود را پیرو صدیق و رهرو راستین او می‌دانند. پیروان که حتی نمی‌توانند در زیر یک سقف و در یک فضاء واحد از سال روز شهادتش گرامی‌داشت به عمل آورند. پیروان که از نام و آرمان‌های بلند مزاری زر اندوختند، کاخ و شهرک تاسیس کردند. این رهروان که باید نام‌شان را «رهروان گمراه» گذاشت؛ آرمان‌های ملتی را که در گلو و صدای بابه مزاری توحید شده بود به معامله گرفته و فقط زمانی به دنبال وی می‌روند که کاروزارهای انتخاباتی و یا کدام معامله مخفی دیگر جهت زر اندوزی در راه باشند؛ آنگاه عکس مزاری را در کنار چهره ملول آور شان چاپ می‌کنند و از گفته‌هایش برای خود توشه‌ی راه می‌سازند و مردم را میان شان در گیر می‌کنند.



که محمد توحیدی

یکم - لیلیاس همیلتون در رمان «دختر وزیر» بعد از یادآوری از سخت کوشی هزاره‌ها و اینکه «روز آن‌ها نیز فرا خواهد رسید» می‌گوید: «اگر روزی سر بر آورد و حمله کند؛ حمله سخت خواهد کرد». این پیش بینی لیلیاس همیلتون مبتنی بر هرچیزی باشد اما بیانگر این است که استبداد و نفی برای انسان‌های که سراسر سخت کوش و با فهم است و هرچند بر زیر ساطور استبداد قطعه قطعه شوند، آواره گردند، تبعید شوند و قریه و ده شان به سرزمینی ارواح مبدل گردند و جسد‌های شان سوزانده و از کله‌های شان منارها ساخته شوند اما روز سر از خاکستر جسد‌های سوخته‌ی همگنانش و دست از مناره‌های قامت گرفته از قامت هموطنانش بلند خواهند کرد و برای کسانی که نظام ارباب -رعیتی را ترویج ساختند و در سایه‌ی ظلمت، استبداد و انحصار... انسانیت را به بردگی و مسخرگی گرفتند پاسخ سختی خواهند داد. بدون شک آن زمان از ۲۴ سال قبل باید آغاز شده باشد و یقیناً آغازگرش کسی جز «بابه مزاری» نبود.

دوم - بابه مزاری بدون شک اگر هیچ کاری نکرده باشد، یک دست آورد مهم به جا گذاشت؛ ماحصل که سالیان درازی برای حصولش با پای برهنه تپه‌ها، کوه‌ها و دره‌های هزاره‌جات را گشت و پنجه‌های متشتت و پراکنده‌ی قوم نگون‌بخت را تبدیل به یک مشت واحد و پر صلابت کرد، در لواء این مشت گره خورده و بلند شده، این «سترگ مرد» در فضاء تکروی، قبيله‌گرایی، انحصارگری و تبار پرستی افغانستان صدای پر قدرتی خلق کرد که حقوق شهروندی، عدالت اجتماعی و برابری اتباع کشور را به گفتمان ملی و جهانی تبدیل کرد و به غیبت همیشگی قومش در فضاء پر التهاب سیاسی کشور نقطه‌ی پایان گذاشت و رانده‌شدگان از قدرت و حق شهروندی را پس برگرداند و فصل عدالت‌خواهی و حق طلبی را در «مسیر یکطرفه‌ی تاریخ» کشور خلق کرد؛ فصلی که بر شانه‌های نحیف «شهروندان تبعیدی» خسته از زندگی گشوده شد و در باب کش و قوس‌های قدرت و چانه‌زنی‌های «تسلط بر زمین و چوکی» در این کشور یک تلنگر حق خواهی ایجاد کرد. از جانب روحیه‌ی شکسته‌ی قومش را که بر اثر سالیان ظلم و اجحاف مرده بودند به حرکت در آورد. مقاومت غرب کابل هرچند با هزینه‌های هنگفت انسانی همراه بود اما بیانگر بیداری روحیه‌ی یک ملت بود که ساطور تبعیض و تعصب در طی سالیان متمادی آن را نیست و نابود کرده بود و این مقاومت در برابر انحصار و نفی؛ تکانه‌ای بر ساختار بندی تاریخی قدرت انحصاری در کشور ایجاد کرد.

مزاری با داعیه‌ی حقوق شهروندی و عدالت اجتماعی و مبارزه‌ی انسانی که برای حصول این حقوق انجام داد، خودش را در کنار داعیه‌داران عدالت و حقوق انسانی چون ماندلا و گاندي، لوثر ... قرار داد و بدون داشتن چشم طمع به گرد آوری مادیات و منافع شخصی سخت و ساده برای تحقق آرمان‌های خفته تبارش و جهت عبور جامعه افغانستان از وضعیت آشفته و ضلالت به شرایط ایده‌ال و انسانی تلاش ورزید و در همین راه نیز سبکبالانه پرواز کرد و برای خانواده و اهل و عیالش نه ساختمان‌های لوکس و چند طبقه‌ای به ارث گذاشت و نه میلیون‌ها دالر در بانک‌های خارجی ذخیره کرد بلکه به جامعه و رهروانش میراث بزرگ سیاسی، عدالت خواهی و روحیه‌ی مبارزه با استبداد و انحصار را به جا گذاشت. مزاری مسیر تاریخ، معادلات قدرت و معاملات جاری در این «ویرانه آباد» را تغییر داد و به جای سر به نیست کردن همراهان‌اش، آن‌ها را پرورش داد، شخصیت بخشید تا در فردای نبودش بتوانند اهداف و آرمان‌های خفته‌ی هزاره‌ی زحمتکش و زجر دیده را بر آورده نمایند و این هویت گم شده و فراموش شده را به هویت افتخار آمیز و با صلابت تبدیل ساخت که امروز در یک طرف معادله قدرت قراردارند.

سوم - اکنون بعد از ۲۴ سال از شهادت «بابه مزاری» میراث‌داران زیادی قد برافراشته‌اند و هر کدام به زعم شان خود را پیرو صدیق و رهرو راستین او می‌دانند. پیروان که حتی نمی‌توانند در زیر یک سقف و در یک فضاء واحد از سال روز شهادتش گرامی‌داشت به عمل آورند. پیروان که از نام و آرمان‌های بلند مزاری زر اندوختند، کاخ و شهرک تاسیس کردند. این رهروان که باید نام‌شان را «رهروان گمراه» گذاشت؛ آرمان‌های ملتی را که در گلو و صدای بابه مزاری توحید شده بود به معامله گرفته و فقط زمانی به دنبال وی می‌روند که کاروزارهای انتخاباتی و یا کدام معامله مخفی دیگر جهت زر اندوزی در راه باشند؛ آنگاه عکس مزاری را در کنار چهره ملول آور شان چاپ می‌کنند و از گفته‌هایش برای خود توشه‌ی راه می‌سازند و مردم را میان شان در گیر می‌کنند. خواسته‌های مهم مزاری، رسمیت مذهب جعفری، تأمین حقوق سیاسی هزاره‌ها، تغییر ساختار سیاسی و اداری کشور به هدف تأمین عدالت اجتماعی و تمرکززدایی از قدرت بود ولی هنوزم که هنوز است به صورت اساسی تحقق نیافته‌اند. «رهبران گمراه» که خودشان را میراث داران واقعی سیاسی مزاری فکر می‌کنند ولی زمان که در قدرت بودند نتوانستند حداقل خواست مردم را بر آورده کرده و در معادلات و ساختار بندی‌های نانوشته و نا گفته قدر در کشور تغییرایجاد کنند. زیرا هرکدام به جای اینکه خصلت‌های انسانی و شهروندی و رهبری بابه مزاری را در خود خلق کنند، بپروارند و در کنار زر اندوزی، شهرک و بلند کردن کاخ‌های سر به فلک کشیده، اندکی از مفاره نشین‌های بامیان، آوارگان ارزگان، دایکندی و...نیز احوال بگیرند. برعکس همواره به فکر معامله و ثروت افتادند و تلاش کردند تا لب گور قدرت را از دست ندهند. وقتی مزاری به شهادت رسید کسانی به جایش ماند که هیچ کدام شان رابطه فامیلی و خونی با مزاری نداشتند ولی «تکه‌داران» قوم فعلی که خود شان را رهروان واقعی بابه مزاری می‌پندارند قدرت را از امر عمومی به امر شخصی و خانوادگی تقلیل دادند؛ حرص به قدرت رسیدن پسران شان باعث شد که برای فریب مردم از صبح تا شام هزار بار به چوکی بنشینند و بلند شوند. چهارم - علاوه‌م فقدان بابه مزاری در مناسبات امروزی قدرت ولی کسانی نیز هستند که با آن‌ها آرمان‌های «بابه مزاری» به گونه‌ی نسبی در حال تحقق بخشیدن‌اند و در کنار رهبران که فقط خفتند و به معامله‌گری مشغول شدند و« حق خواستن شهروندان تبعیدی» را به عدالت اضافی و افراطی‌گری تفسیر کردند اما روحیه بیدار پیروان بابه آهسته و پیوسته کار خودشان را تعقیب کردند، نسل جدیدی رشد و پرورش یافتند که بی‌باکانه برای شکستن انحصار قدرت تلاش کردند، نسل بی نام و گمنام که نه در ظاهر خودشان را رهرو راستین رهبر می‌دانند و نه هم «تکه‌داران قومی» ولی به‌عنوان رهروان «گمنام» مزاری راه مزاری را از مکتب، دانشگاه و خیابان ادامه دادند که براینند آن را می‌توان فروریزی پایه‌های سیاسی «رهبران گمراه» یاد کرد.

رشد رسانه‌های اجتماعی و تاثیر گذاری که بر روند سیاسی کشور دارند نیز منافع تکه داران قومی را متزلزل ساخته و قدرت را پاسخ‌گوتر ساخته‌اند. این تاثیرگذاری را محقق در «جنبش تبسم» و خلیلی در «جنبش روشنائی» تجربه کردند. در موضوع «آکادمی نظامی مارژال فهیم» انتقاد رسانه‌گران اجتماعی بود که ریاست جمهوری را مجبور به پاسخ‌گویی کردند. رئیس جمهور و معاون رئیس جمهور در در کترین فرصت وارد عمل شدند و عدالت در مورد عصمت الله به کرسی نشست. حقیقتاً آغاز خوبی و نوید خوبی بود برای نسل جوان وعصیان‌گری که برای حقق شهروندی و عدالت اجتماعی مبارزه می‌کنند. نسل جدید نه دشمنی با کسی دارند و نه نسبت به حکومت دیدگاه مخرب و منفی دارند بلکه به گفته بابه مزاری « حق خواستن به معنای دشمنی با کسی نیست، هرکسی به حقوق ما احترام قایل شد دست‌اش را به گرمی می‌فشاریم».

بُغض لبریز؛ شهروندان در مورد شهید مزاری چه می‌گویند؟



جاده‌ی ابریشم؛ وقتی ماه حوت از راه می‌رسد، دکان رهبران سیاسی هزاره‌ها نیز رونق خوب‌تر و مشتری بیش‌تری پیدا می‌کند. «تکه داران قومی» با خوشبینی تمام مطاع سیاسی شان را به نام مزاری به مردم می‌فروشند. با فریب، نیرنگ و حيله‌ی تمام، سنگ عشق و محبت مزاری را به سینه می‌زنند و خود شان را پیروان واقعی و راستین مزاری عنوان می‌کنند. محبت مزاری نه در دل رهبران سیاسی است و نه تکت‌های انتخاباتی به راه مزاری می‌روند و نه طرح سیاسی مزاری را راه حل فکر می‌کنند. درد مزاری در زخم شانه‌های کسانی دیده می‌شود که هنوزم در مندوی کابل جوالی‌گری می‌کند و از صبح تا شمام در کوچه و پس کوچه‌ها بار می‌برند. عشق مزاری در قلب کسانی جوش می‌زند که در پل سوخته لیلامی و کهنه فروشی می‌کنند و در برچی کفش می‌دوزند. مزاری برای رهایی فرودستان و ستمدیدگانی مبارزه کرد که زیر خط فقر و گرسنگی جان می‌دادند و از تبعیض و ستم به حاشیه رانده شده بودند. باید سراغ آن‌ها را گرفت که گلون شان لبریز از بغض و درد و درک مزاری استند و دستان شان را کار تکه تکه و پاره پاره کرده اند، ولی نمی‌توانند حرف دل شان را در مورد رهبر شان بگویند.

شهادت مزاری را از رادیو شنیدم

مزاری مرد بسیار با افتخار و مردم دوست بود. شهید مزاری تما ملیت‌ها را در یک نظر می‌دید، مزاری بسیار شجاع و با ایمان بود. مزاری مرد مقتدر و خوب بود. شهادت مزاری را در بهسود از طریق رادیو شنیدم و بسیار غمگین شدم. به خاطر که مزاری برای حق مردم غریب و مظلوم شهید شد. فعلا آقای خلیلی و محقق استند، اما هرگز به شهید مزاری نمی‌رسند.

حاجی غلام علی

کهنه فروش در پل سوخته

مزاری فرا قومی فکر می‌کرد

شهید مزاری یک رهبر عدالت‌خواه و بزرگ بود که فرا قومی فکر می‌کرد. در زمان که جنگ‌های تحمیلی بالای مردم جریان داشت، ولی مزاری سخن از وحدت و اتحاد مردم می‌زد: «ما وحدت ملی را در افغانستان یک اصل می‌دانیم». حزب وحدت اسلامی در آن زمان نیز یک حزب فراملیتی بود که از اقوام مختلف و ولایت‌های مختلف در حزب وحدت نقش داشتند. در کل مزاری یک رهبر خستگی ناپذیر و مبارز واقعی بود. به همین خاطر طالبان، بی‌گانگان و کسانی که طرز فکر و اندیشه مزاری را قبول نداشتند او را به شهادت رساند. ولی من بعد از شهادت مزاری جامعه هزاره را قوی‌تر می‌بینیم که سبک‌تر نه به خاطر که نسل جدید ما باتمام توان در مقابل نا برابری‌های جامعه مبارزه می‌کند. اما شهید مزاری جایگاه خاص در قلب شهروندان داشت که بعد از ۲۴ سال در قلب‌های ما زنده است. کسانی که می‌خواهند راه مزاری را ادامه بدهند باید مشکلات که مزاری دید پشت سر بگذرانند و از مقام بزرگ مزاری تجلیل کنند.

نور محمد خالقی

برنج‌فروش در مندوی کابل

کسی مزاری شده نمی‌تواند

مزاری رهبری بود که همیشه برای مردم خود خدمت می‌کرد، از حق و حقوق مردم خود دفاع می‌کرد. مزاری از هرنگاه یک رهبری بود که آزادی و عدالت اجتماعی را برای همه مردم افغانستان می‌خواست. مزاری رهبری بود که می‌خواست زن و مرد در حکومت حقوق مساوی داشته باشد. مزاری برای عدالت خواهی و دفاع از حقوق به شهادت رسید. شهید مزاری کسی بود که پیروان زیادی داشت و مردم مزاری را دوست دارد. از حکومت خلقی‌ها نجیب و از سران مجاهدین مزاری می‌گفت که افغانستان خانه مشترک همه افغان‌هاست. هیچ کسی نمی‌تواند در افغانستان به تنهایی حکومت کند و قدرت را بدست بگیرد؛ چون پشتون، هزاره، تاجیک، ازبیک و.. در افغانستان زندگی می‌کنند که باید به اندازه نفوس خود در قدرت سهیم باشد. ولی دشمن هنوزم در کمین است، دستان بیگانه کار می‌کند. آنها می‌خواهند که مردم افغانستان باهم

برادری نداشته باشند. گاهی مسایل قومی و مذهبی را دامن می‌زند. خصوصا پاکستان نمی‌خواهد که افغانستان آرام باشد. در چنین شرایطی باید در تجلیل از مزاری احتیاط کنیم که خون مردم بی‌گناه، کارگر و کودکان و زنان به زمین نریزند.

نجیب الله

کراچی وان در پل سرخ

مزاری چیزی برای خود نمی‌خواست

شهید مزاری رهبر واقعی بود، رهبر فرزانه و دوست داشتنی بود. شهید مزاری برای خود هیچ چیزی نمی‌خواست. مزاری حقوق تمام اقشار افغانستان را می‌خواست. به همین خاطر شهید وحدت ملی شد. حالا هرچه از مزاری با شکوه‌تر تجلیل شود، بهترتر است. از مزاری در تمام دنیا تجلیل می‌شود و باید هم شود.

حاجی فضلی حسین

هوتل‌دار در پل سوخته

همه رهبری مزاری را قبول داشتند

مزاری یک مرد عدالت‌خواه و راستکار بود که همه مردم رهبری او را قبول داشت، مزاری واقعا رهبر دلسوز و وطن پرست بود و مزاری به خاطر خواستن عدالت برای ما به شهادت رسید. اگر امنیت باشد باید از مزاری تجلیل مردمی داشته باشیم و باید سال به سال یاد بود از مزاری بیش‌تر گردد.

غلام سخی

کارگر در کارته سه

مزاری به طبقه غریب محبت داشت

شهید مزاری رهبر ما بود، یک آدم عدالت خواه بود که بیش‌تر به طبقه فقیر و کارگر محبت داشت. مزاری می‌خواست که در بین مردم افغانستان برادری و برابری باشد. به همین خاطر مزاری به شهادت رسید. امروز از بابه مزاری هرقسم تجلیل کنیم خوب است. ولی شرایط مهیا نیست؛ راکت پراگنی، انتحاری و کشت و خون است. از مزاری بگونه‌ی تجلیل کنیم که خون مردم غریب در زمین نریزد.

عبدالحمید

ماهی پز در پل سرخ

اگر مزاری نبود، جوالی و خارکش میماندیم

شهید مزاری یک آدم مرد بود که در تاریخ مانند او نبود و نداریم. از لحاظ اخلاقی، سیاسی، مردانگی و رهبری ممتاز بود که در برابرش کسی وجود نداشت. مزاری به خاطر محرومیت همین مردم به شهادت رسید. طالبان قسم خورد ولی در برابر قسم مزاری را به شهادت رساند. طالبان فکر کرد که اگر مثل مزاری در هزاره‌جات باشد ما کامیاب نمی‌شویم. امروز باید به سروجان از مزاری تجلیل کنیم تا خون در رمق ما باقی است از مزاری یاد بود به عمل آوریم. مزاری مرد متدین و با تقوا بود که ما به زندگی رسیدیم. اگر او نمی‌بودی این مردم همان جوالی و خارکش که بود میماند.

عبدالرئوف

دکان دار کوتاه سنگی

جای مزاری خالی ماند

شهید مزاری یک رهبر قاطع و دلسوز به تمام مردم افغانستان بود. به همه اقوام کشور با توجه به شعاع وجودی و مقدار نفوس شان حق می‌خواست. طالبان مزاری را فریب داد و به شهادت رساند. ولی جای مزاری خالی ماند. نه آته باقر مزه دارد و نه دیگرش... به فکر و حق مردم است.

نور روز علی

دکان دار گولایی دواخانه



دریغ و درد

که عبدالقادر شریفی

یکم- در سالیاد شهادت مردی قرار داریم که وجودش نعمت بزرگ بود و فقدانش درد بسیار دارد، مردی که نگاهش به تاریخ واقعی و گفتارش مرهمی روی زخم‌های مان بود. ما فقدان مردی بزرگی را تجربه می‌کنیم که تاریخ حول نامش خط سرخ کشیده و او را فریادگر وحدت ملی و عدالت اجتماعی نامیده است.

مزاری یک شخصیت بی بدیل و یک رهبر کاربزماتیک بود، تاریخ را به خوبی می‌دانست و درک کرده بود که تاریخ افغانستان مجموعه‌ از ظلم، استبداد، نفاق، ناهماهنگی، تبعیض، تعصب و بی‌عدالتی است. مزاری به درستی شناخته بود که راه‌نجات افغانستان؛ دوئیت، نفاق و تبعیض نیست. مزاری درک کرده بود که حاکمان قبلی چون عبدالرحمان خان چگونه تخم نفاق را بین مردم افغانستان کاشته و از مردم کله منارها ساخته بود.

مزاری فهمیده بود که تداوم قوم‌گرایی و استبداد جز تباهی چیزی دیگری نیست؛ به همین خاطر مزاری «عدالت برای همه» می‌خواست و وحدت ملی را برای تمام مردم افغانستان ضروری و حیاتی می‌دانست. مزاری باور داشت که تأمین عدالت و به وجود آمدن وحدت ملی تنها از راه همدیگر پذیری و احترام به حقوق همدیگر ممکن است.

بیست و چهار سال است که بدون مزاری به سر بردیم و در میان ما صدای عدالت‌خواهی مزاری شنیده نمی‌شود و طنین نمی‌افکند. ولی راه و آرمان مزاری راه‌گشای نسل امروز و بعدی ما خواهد بود و همه ما متعلق به مزاری هستیم؛ همانگونه که بابه برای منافع تمام مردم افغانستان فکر و مبارزه می‌کرد. دوم - ویژه‌گی‌های شخصیتی مزاری در میان رهبران جامعه افغانستان بی‌مانند، ناب و استثنا است؛ برخلاف بقیه رهبران که در دست بوسی، پابوسی و فرهنگ درباری و چاپلوسی فخر می‌کنند به خود می‌بالند هنگام که کسی پیش شان سر خم کند، اما مزاری چنین نبود. مزاری پیش مردم سرخم می‌کرد و دستان مردم غریب را می‌بوسید.

ساده پوشی مزاری: مزاری یک رهبر ساده پوش، پاک و بی آرایش بود. همه حس می‌کردند که بامزاری هم‌رنگ، هم سخن و هم زبان استند. به قول محمد شریف سعیدی:

پشمینه پوش مرد کهن سال رنجبر

فریاد باستانی ما را سرود رفت...

ساده زیستی مزاری: کسی سراغ ندارد که از مزاری یک کاخ و یک قصر در داخل و یا خارج از کشور به جامانده باشد. مادر مزاری در غربت و در یک خانه کهنه و خرابه مرد. تصاویر که از مزاری به جامانده نشان می‌دهد که زندگی شخصی مزاری از یک هزاره‌ که سال‌ها در تبعیض زندگی کرده بهتر نبود. کسانی که بعد از مزاری ادعای رهبری می‌کنند می‌بینیم که در کاخ‌ها و قصرهای سر به فلک کشیده زندگی می‌کنند و فرزندان شان در ناز و نعت و عیش و عشرت به سر می‌برند.

سخنان عام فهم اما عمیق مزاری: مخاطب مزاری از هر قشر که بود که می‌دانست که مزاری چه می‌گوید و منظور مزاری چیست؟ زیرا مزاری با زبان مردم از درد و رنج و اندوه دیرینه مردم سخن می‌گفت و مخاطب مزاری نیز توده‌های ستم کشیده و بی نان و نوا بود. به همین خاطر مزاری به قلب همه جای گرفت و سخن مزاری سخن میلیون‌ها انسانی بود که در زندان سیاسی نفس می‌کشیدند و زجر می‌دیدند. ولی صد حیف و هزار افسوس که مزاری نیست و از دیار ستم و تبعیض رخت بریست. صد «دریغ و درد» که از میان ما رفت و ما را در صحنه‌های دشوار تاریخ عدالت خواهی تنها گذاشت و ما یک عمر حسرت از دست دادن مزاری را خواهیم خورد.



● سال سوم ● شماره ۱۳۰ ● چهارشنبه ۲۲ حوت ۱۳۹۷ ● ۱۲ مارچ ۲۰۱۹ ● قیمت: ۲۰ افغانی



ډک محمد عزیزی

از تاریخ تاسیس کشوری، به نام «افغانستان» توسط احمدشاه درانی دو قرن پیش در «قلعه شیر سرخ» قندها؛ تا حاکمیت برهان الدین ربانی بدخشانی در ارگ معاصر کابل؛ هزاره‌ها دو مرحلهٔ متفاوت از مقاومت علیه استبداد و انحصار مهاجم و مسلط از سوی هیئت حاکمهٔ کشور را با دو قتل عام و فاجعهٔ سنگین نبرد و مقاومت پشت سر گذاشته و با دو نتیجهٔ متفاوت از آن، مواجه شده‌اند.

مقاومت اول

مرحلهٔ اول این مقاومت، حدودیک قرن پیش زمانی بود که خوانین هزاره در مقابل دعوت به ظاهر سنترالیزه سازی؛ اما در واقع استیلای قومی- قبیله‌ی حاکمیت افغانستان توسط امیر عبدالرحمن بارکزایی، «نه» گفتند و نخواستند چشم بسته تن به تسلیم امارتی بدهند که بر مدعای ملی؛ اما بر پایهٔ قومی و قبیله‌ی استوار بود. «نه» گفتن هزاره‌ها در برابر عبدالرحمن گماشتهٔ انگلیس و مجری سیاست‌های بریتانیای کبیر در این نقطه از آسیا؛ خشم انگلیس را برانگیخت و امیر عبدالرحمن ماموریت یافت تا با ایلغار قومی- قبیله‌ی داخلی و پشتوانهٔ پول و تسلیحات خارجی-انگلیسی، مرزهای مناطق هزاره‌نشین را در نوردد و نه با منطق ملی مذاکره و مفاهمه، بلکه از راه تحکم و تشدد، بر تسلیمی بی قید و شرط هزاره‌ها اصرار کند و نهایتاً بعد از ده سال مقاومت خونین هزاره‌ها، با «زر» حاکمیت و «تزویر» مذهب و «زور» و ضرب توپ انگلیس، دژهای استوار مقاومت را بشکند و قامت ایستادهٔ هزاره را به خون بنشاند.

جامعهٔ ملوک الطوایفی هزاره در فصل مقاومت در برابر عبدالرحمن، علاوه بر غرور کاذب و خلاهای بیشمار دیگر؛ اما هر گز فکر هم نمی‌کردند که اولاً با خیانت از درون مواجه شده از پشت خنجر بخورند! و ثانیاً استعمار کهنه کار انگلیس، از فتوای علمای دین در تکفیر و اعلام جهاد علیه هزاره استفاده کند و در یک جهاد فی سبیل الله مذهبی، اقوام و قبایل «سنی» افغانستان را قربتاً الی الله به قتل هزارهٔ «شیعه» سوق دهد و بگوید که «سر و جانش از من؛ مال و ناموسش از شما!» علمای دینی و خوانین منطقوی هزاره، این نبوغ سیاسی- دینی را هم نداشتند تا در طول ده سال مقاومت، به دیپلماسی سیاسی- ملی و انسانی با دیگر اقوام ساکن در افغانستان رو بیاورند و حربهٔ دینی تکفیر و فتوای فقهی جهاد را از عبدالرحمن بگیرند و در تفاهم بین الوطنی با اقوام دیگر کشور، از شدت مهمیز ایلغار عبدالرحمن در قتل و غارت و اسارت خود بکاهند!

قتل عام

نتیجه اینکه: «هزارهٔ شیر بر بدضمیر» (به گفتهٔ عبدالرحمن) مستحق قتل عام و بردگی و بندگی امیر شد و سرزمین‌های وسیع و آباد و خوش آب و هوای زندگی شان، منحبث ملکیت «مفتوح عنوه»، به قبایل ایلجار و ایلغار دو سوی دیورند تعلق گرفت. هویت هزاره، در برق آتشین سلاح و سرنیزه‌های خونین سپاه عبدالرحمن، محو شد و چنان شب سیاهی از ترس و هول و تهریب و تعقیب و تهدید و شکنجه و اعدام و کنیز و غلام، بر قلمرو روح و روان و زیست و زندگی هزاره‌ها سایه افکند که کسی جرئت نداشت خود را «هزاره» بگوید و به نام و عنوان هزاره، در مسند حق خواهی ملی با اقوام دیگر افغانستان بایستد و باخود ارادیت سیاسی- انسانی، اظهار هویت ملی- اجتماعی کند.

در چنین فضایی و حال و هوایی؛ اعطای «حق زندگی»، بزرگترین هدیه از سوی امیر عبدالرحمن برای هزاره‌های بازمانده از قتل عام بود. هزاره‌ها از آن روز به بعد با کتمان هویت، در فرار از جرم هزاره بودن نزد دریا؛ کوشیدند در دل دره‌ها و کوه‌ها پناه بگیرند و در ازای زنده ماندن؛ از هر حق ملی و امتیاز انسانی محروم شوند و به «جرم هزاره» بودن، در سایهٔ باج و خراج سنگین «امیر آهنین»؛ با محنت و مشقت، یک قرن در دل کوهسار سرد و پربرف، محصور و مغضوب بمانند.

مقاومتی با این سرشت و سرنوشت از شکست سیاسی- اجتماعی؛ دید نازلی از «شورش» در سطح ملی نسبت به انسان هزاره در افغانستان خلق کرد و هزاره از این به بعد، در دید کافهٔ مردم افغانستان، با همان هویت مکتوم و منفور، با هیت و قامت حقیر و در زنجیر تنزیل و تفسیر یافت؛ منزلت ملی انسان هزاره، نه تنها در معرکهٔ سیاست و عرصه مدیریت کشور سقوط کرد، بلکه در حوزهٔ تعلیم و تربیت نیز با برجمی و درشتی هبوط کرد؛ تعلیم و تحصیل برای هزاره‌ای که در محاق می‌زیست، به امر قاچاق تبدیل شد و حاکمیت هزاره ستیز افغانستان، رسماً به نهادهای تحصیلی کشور، متحدالمال مکتوب داده، ورود فرزندان هزاره به پوهنتون را رسماً و جداً ممنوع کرد و رتبهٔ اجتماعی- اقتصادی شان را نیز به جوالی و تبنگی تنزیل داد.

دلایل شکست

چند دلیل عمده در این زمین خوردن و برنخاستن هزاره در افغانستان آن روز دخیل بود؛ ۱) حاکمیت‌های محلی و ملوک الطوایفی متشتت و رقیب، متشکل از تعدادی خوانین خودخواه و برخی بیگ‌های بی مغز هزاره که هرگز به همدیگر تمکین نداشتند و هرکدام در صدد تضعیف هم، در تخریب هم و مترصد شکست هم بودند؛ ۲) روحانیون متصلب و متعصب که جهان‌بینی سیاسی- انسانی شان، بیشتر از افراد قریه و ساحهٔ حاکمیت هر خان و بیگ، کسی را نمی‌شناخت و معرفت دینی- مذهبی شان، مفاهیمی فراتر از «پنج تن آل عبا» و نهایتاً «چهارده نور مقدس» را بر نمی‌تافت؛ ۳) نبود ارتباط و انسجام سیاسی- اجتماعی قیام کنندگان، با سواد اعظم جامعه در سطح کل هزاره‌ها از ارگان تا بدخشان، از زابل تا بامیان و از غزنی تا غور و بادغیس و هرات و هر جای دیگر کشور؛ ۴) فقدان منطق دیپلماسی دینی- سیاسی -طنی سران هزاره با ملیت‌های دیگر در انصراف از اجماع مذهبی و پیشگیری از فتوای مذهبی جهاد علیه هزاره‌ها؛ ۵) عدم ارتباط خارجی و نا آگاهی از سیاست‌های منطقوی- جهانی آن روز؛ مخصوصاً محاسبه نکردن حمایت قوای تا به دندان مسلح انگلیس از امیر دست نشاندۀ در ارگ کابل و نادیده انگاری مطلق توازن قوا در جبههٔ نبرد؛ ۶) خیانت از درون جامعهٔ هزاره علیه هزاره با پیشقراولی در سپاه عبدالرحمن و مسلط کردن شان بر مراکز مقاومت و قلع و قمع سرداران مقاومت؛ ۷) موقعیت ژئوپولیتیکی و محاصره جغرافیایی؛ که مقاومت را به منزله پرواز

مزاری و دیپلماسی سیاسی – مذهبی بین الوطنی

در فقس، محتوم به شکست کرده بود؛ و نیز برخی عوامل دیگر از جمله خالی بودن جای رسانه‌های جمعی که بتواند صدای هزاره‌ها را به گوش دنیا برساند و از ابعاد فاجعه آفرینی لشکر ایلغار با خبر سازد و وجدان جهان را به جلوگیری از آن منعطف کند، باعث شد که هزاره‌ها شکستی آنچنان تلخ و تکان دهنده از قتل و غارت و اسارت را متحمل شوند و یک قرن در محاق خاموشی و فراموشی فرو روند.

مقاومت دوم

مرحلهٔ دوم مقاومت هزاره‌ها در کابل؛ با پیروزی جهاد میهنی علیه ارتش سرخ شوروی سابق و تشکیل حکومت مجاهدین در کابل، به رهبری بابۀ عبدالعلی مزاری، علیه هژمونی انکار و انحصار و استبداد حاکم و متراکم عصر؛ اما بعضاً شبیه و بعضاً متفاوت از مقاومت اول در برابر عبدالرحمن صدسال پیش، صورت گرفت:

۱) در مقاومت دوم نیز خیانت خودی علیه جبههٔ مقاومت، خشن تر و خونین‌تر از گذشته با تحمیل «فاجعهٔ افشار» رخ نمود و بعد در سه سال تمام، در ایستادن و همدست شدن با دشمن؛ مقاومت را پیاپی از پشت خنجر زد؛ ۲) وجود برخی علمای متعصب، بی اراده، بی باور، تنگ نظر، کوتاه نگر و بیگانه پرور در ترکیب حزب وحدت که هنوزهم همان رسوایات تنظیمی و گروهی دوران جهاد در مغز و مُخِله شان شناور و مُثُور بود؛ ۳) فتوای دینی- مذهبی نه تنها از سوی حکومت، که از سوی عالم شیعه در درون جبههٔ مقاومت علیه رهبر رشید مقاومت؛ ۴) موقعیت محدود جغرافیایی، که راه کمک‌های رزمی، تسلیحاتی از شش جهت بسته بود و جبههٔ مقاومت در غرب کابل، محصورتر از مقاومت صدسال قبل، در برابر کوه‌های آتشفشان مسلط، منزلت یک پیاله را داشت.

این‌ها و موارد دیگر، شباهت‌های نزدیک مقاومت دوم با مقاومت اول بود؛ اما تفاوت این مقاومت با مقاومت اول صدسال پیش را میتوان در اقتضای زمانی و مکانی آن از یکسو؛ موجودیت برخی رسانه‌های ملی و بین المللی هر چند محدود در انعکاس حوادث و فجایع جنگ و تحریک و تشدید انزجار وجدان‌های منصف ملی و بین المللی از مهاجمین و همچنین تجربهٔ شکست و قتل عام عبدالرحمن و تأثیر آن بر مقاومت جمعی مردم هزاره‌ها، از سوی دیگر دانست؛ اما از همه مهمتر وجود رهبری واحد با اندیشهٔ روشن و سدشکن ملی و انسانی در راس مقاومت دوم بود که علیرغم شکست سنگین از دشمن؛ نتیجهٔ کاملاً متفاوت از قیام اول داشت و نه تنها هزاره‌ها را همچون شکست مقاومت اول عهد عبدالرحمن، در تحتانی‌ترین طبقهٔ بردگی و بندگی در سطح ملی و بین المللی جای نداد و قرن دیگری از خاموشی و فراموشی در سایهٔ تعقیب و تهریب را تحمیل نکرد؛ بلکه موجب شد تا با دیپلماسی قوی سیاسی- مذهبی، منزلت نازل ناشی از مقاومت صدسال پیش اول را هم از هزاره‌ها بردارد و هویت محو شده و نفرت زدهٔ شان را با منطق عدالت سیاسی و معرفت مشارکت ملی، دو باره احیا و معلا نموده مردم هزاره را نه تنها در فهم بین الوطنی، که در نظم نوین جهانی بعنوان ملیت مؤثر و انکارناپذیر در تغییر و تحول سیاسی- انسانی افغانستان بشناساند و بر مسند مشارکت در سیاست و حاکمیت کشور بالا ببرد.

رهبری فرزانه و فرهیخته

مزاری شهید رهبر فرزانه و فرهیختهٔ مقاومت دادخواهی کابل؛ با درک درست از علل و عوامل شکست مقاومت اول هزاره‌ها، و آگاهی تمام از فجایع و پیامدهای سنگین و خونین شکست در برابر عبدالرحمن؛ نه با منطق قومی- مذهبی قدیم، بلکه با منطق روشن و سدشکن ملی - انسانی مدرن، هزاره‌ها را وارد مر حلهٔ نوینی از مقاومت برای حق طلبی و عدالت‌خواهی کرد و از منبر و بستر جهاد میهنی، فریاد برادری و برابری در کشور را سر داد و نه تنها استیفای حقوق ملی- سیاسی هزاره‌ها، بلکه محرومیت تاریخی اقوام دیگر افغانستان را نیز در هزارهٔ سوم مدنیت و عقلانیت بشر، به ظلم و دادخواهی ایستاد: «هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور، در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشد و این مربوط به ملیت خاصی نیست، ملیت‌های مختلف در این کشور وجود دارد. ما می‌خواهیم همهٔ ملیت‌ها همانگونه که در جهاد سهم داشتند... شهید دادند، آواره دادند، باید در آیندهٔ این مملکت هم سهم داشته باشند.»(۱)

این موضع ملی و دیدگاه انسانی مزاری در سه سال مقاومت غرب کابل، که هر روز و هر هفته از زبان رسای خودش در آنتن رسانه های آن روز در سطح جهان جاری میشد؛ باعث شد که مقاومت هزاره‌ها در کابل، نه بغاوت و یاغیگری در برابر حکومت انحصاری ربانی؛ بلکه به حق طلبی ملی و عدالتخواهی انسانی تاولیل و تحلیل یافت و افکار و اندیشه و احساسات ملیت های محروم غیرهزاره اعم از شیعه و سنی افغانستان را در این دادخواهی، با خود منعطف و منسجم کرد و عملاً فرهنگ و آهنگ ملی و صیغهٔ پذیرفته شدهٔ سیاسی، در نظم نوین جهان- وطنی امروزی جامعهٔ بین المللی داد.

مزاری؛ موهبت بزرگ!

ظهور و حضور پدیدهٔ پویا و شکوفایی در هیئت و قامت «عبدالعلی مزاری» در این فصل از حیات سیاسی- انسانی پساجهاد افغانستان؛ موهبت بزرگ برای ملیت‌های محروم بخصوص جامعهٔ هزاره بود. هزاره بدون مزاری، بازم با همان حق پذیرفته شدهٔ تناب و تبنگ پسا عبدالرحمانی، مهاجر و طفیلی در این مملکت شناخته می‌شد، بسیار نامنصفانه و غیرواقعبینانه است که بگویم، هزاره بدون مزاری و مقاومت خونبار سه ساله‌اش؛ صرفاً مبنی بر پرستیز برخاسته از جهاد میهنی یا تحولات ناشی از کودتای کمونیستی هفت ثور و حضور برخی هزاره‌ها در حاکمیت حزب خلق و پرچم؛ منحبث ضلع سوم قاعدهٔ سیاسی حاکمیت در افغانستان قبول میشد و سیاست انحصاری- استبدادی افغانستان، به حقوق ملی- اجتماعی شان گردن می‌نهاد و حق انسانی شان را دو دستی تقدیم می‌کرد و زانو به زانوی خود در راس هرم حاکمیت جای می‌داد.

تطورات جهادی- چریکی و تحولات سیاسی- کودتایی هفت ثور، اگر مؤثر در تغییر دیدگاه حاکمیت و سهم‌گیری هزاره‌ها در دولت میشد؛ در سه جنگ میهنی با انگلیس میشد، که هزاره‌ها در آن بیشترین سهم از نیروی رزمی - انسانی را داشتند و در موقف لشکر و عسکر، حماسی ترین صحنه‌ها را آفریدند و در رکاب افسران و سرداران، تا آخرین قطره خون و رمق حیات شان شمشیر زدند و فتح و ظفر آفریدند و استقلال مملکت را با سرو جان خود خریدند؛ اما نتیجهٔ آن همه سردادن و سرافرازی



خریدن، مدال‌های رنگین و زرینی بود که بر سینهٔ فاتحان غیرهزاره، صف می بست و بر کلاه و کتف شان به تابش و درخشش می‌نشست؛ بی آنکه از جانفشانی سرباز هزاره در آوردگاه خون و خطر و فتح و ظفر، کتباً و شفاهاً نامی گرفته شود.

شاهد زنده و مستند دیگر مدعا اینکه در بحبوحهٔ پیروزی جهاد میهنی معاصر با ارتش سرخ، که دولت موقت و انتقالی مجاهدین در پشاور با اشراف برخی قدرتها و مخصوصاً کشورهای منطقه تشکیل یافت؛ نامی از هزاره‌ها برده نشد و حتی اگر اعتراضی هم صورت گرفت، از حق دو درصدی هزاره سخن به میان آمد و سران جهادی هفتگانه مقیم پشاور، از به رسمیت شناختن حق هزاره‌ها در دولت برخاسته از جهاد میهنی، با تکبر و غرور طفره رفتند و با تحقیر و تمسخر از «طولانی کردن ریسمان جوالگیری هزاره» سخن گفتند و افزودند که: «حرف هزاره‌ها را بعداً می‌زنیم!»(۲) حضور هزاره‌ها در حاکمیت حزب خلق و پرچم، نه تنها کمکی بر اعتلای منزلت ملی هزاره‌ها و تثبیت جایگاه شان در حاکمیت سیاسی پساجهاد کشور نداشت، که جرم دیگری از دیدگاه سران مغرور و متجزم جهادی بود و مزاری شهید نیز به دلیل حمایت از اعضای خلق و پرچم و تأکیدش بر سهم ساختن شان در حکومت، مغضوب جناح‌های رادیکال واقع شد و سه سال سخاوتمندانه سکر و تیر جهادی‌ها را دریافت کرد.

تلاش برای حقانیت

آذرخش حق طلبی و دادخواهی مزاری شهید؛ درست از همین نقطه و لکه ابر متراکم و مظلم تنیده بر مغز سران جهاد افغانستان آن روز بر آسمان هزاره، وزید و رخشید و در هیئتی از صاعقه و توفان به خشم و خروش ایستاد و دریای غرور و غیرت‌ش به جوش و جریان افتاد. مزاری شهید با این باور که شرکت پر رنگ هزاره‌ها در شروع دفاع میهنی و جهاد ملی در غلبه بر ارتش سرخ، همگام با تحولات بنیادی در مناسبات سیاسی- انسانی دنیای مدرن معاصر، شاید جرم تاریخی- استبدادی هزاره‌ها را با خون شان شسته و دید نازل و ناانسانی گذشته‌های تاریک عبدالرحمانی را از ذهن انسان همدین و همدیار و هموطن و همسنگرشان پاک کرده باشد؛ انتظار داشت که بعد از پیروزی جهاد، در حاکمیت سیاسی کشور حق ملیت‌های محروم مخصوصاً هزاره محفوظ باشد.

اما تشکیل دولت موقت در سال ۱۳۶۷ توسط احزاب هفتگانهٔ افغانی مقیم پشاور؛ این باورش را تغییر داد و مبتنی بر آن جرقهٔ طرح تاسیس «حزب وحدت اسلامی» و یگانگی جریانهای سیاسی- شیعی که از ابتدای سال‌های جهاد در دلش میدرخشید و در تحقق آن می‌تپید؛ به اولویت بزرگ سیاسی- اجتماعی‌اش تبدیل شد و با تلاش و تپش نفس‌گیر و پرتاثیر، سرانجام این مامول را در سطح جامعهٔ هزاره به ثمر رساند و «حزب وحدت اسلامی» را وارد معادلات جدید سیاست و قدرت افغانستان کرد. اما نادیده‌گیری مجدد هزاره‌ها در دولت جهادی سال ۱۳۷۱ بعد از سقوط رژیم کمونیستی نجیب، و تلاش و تهاجم برای حذف و نفی و بیرون راندن هزاره‌ها و حزب وحدت از کابل توسط مدعیان جهاد؛ تمام انتظارات انسانی مزاری شهید از مجاهدین هموطن را خلاف ثابت کرد و به این نتیجه از تصمیم بر مقاومت و تلاش برای حقانیت و احیای هویت رساند که برای استیفای حق و دستیابی عدالت، باید با تمام توان و امکان مبارزه کرد: «حق داده نمی‌شود، حق گرفته می‌شود؛ برای حق گرفتن باید آماده بود.»(۳)

منطق ملی و سیاسی

اما منطق حق طلبی و عدالتخواهی مزاری شهید؛ منطق زور و زر و جنگ و تنگن نبود! منطق لجاجت و خودخواهی برای گریز از حق و تن ندادن به انصاف و عدالت نبود! منطق کودتایی تصاحب قدرت برای استیفای یک جانبۀ حقوق سیاسی- اجتماعی یک ملت نبود! منطق انکار و انحصار و استبداد و شرارت بری حذف و نفی این ملیت و آن ملیت نبود! منطق سیاسی مزاری، منطق پذیرایی، همگرایی، احترام به حقوق ملی و اجرای عدالت سیاسی- اجتماعی در کشور بود و از موضع برادری انسانی و برابری بین الوطنی، بر پایان ستم‌های گذشته بر مردم



عدالت‌خواهی

جلد ۱۱

● سال سوم ● شماره ۱۳۰ ● چهارشنبه
● ۲۲ حوت ۱۳۹۷ ● ۱۳ مارچ ۲۰۱۹
● قیمت: ۲۰ افغانی



بخواهییم یا نخواهییم، انکار
کنیم یا اقرار؛ پدیدهٔ پویا، شکوفا،
سدشکن و مهیمنی به نام و
عنوان «بابه عبدالعلی مزاری»؛
آغازی نوین و عزت آفرین در
فصل جدید هیئت و هویت
هزاره‌ها در افغانستان امروز
پسا طالبان است. بدون مقاومت
مزاری و آن شهرت ملی - بین
المللی از ایستادگی و جانبازی
در غرب کابل بر پای حق و
عدالت؛ دستیابی به مشارکت
سیاسی و حضور قوی و قدرتمند
هزاره‌ها من حیث یک ضلع اصلی
مؤثر و مثمر در تغییر و تحول
ملی - سیاسی افغانستان نوین،
هرگز ممکن نبود و کسی به
این آسانی، مدعای استبدادی -
انحصاری «دو در صدی» جامعهٔ
هزاره در این آب و خاک
را نمی‌توانست بشکند و با
قبولاندن بالاتر از ۲۵ درصد
نفوس و قرار دادن هزاره‌ها
در جایگاه سوم اقتدار و اعتبار
سیاسی - انسانی حاکمیت و
سیاست این سرزمین، تغییر و
تحولی چنین ژرف و شگرف از
درک و دیدگاه، در سطح ملی و
بین‌المللی نسبت به هزاره‌ها در
افغانستان ایجاد کند.

بر ساطور جنگ مذهبی نجات دهد و بخش اعظم ملیت‌های برادر افغانستان را با خود همسو فرماید؛ کاری که هزاره‌ها در مقاومت اول علیه عبدالرحمن، نتوانستند و در دنیای تجرید و تنهایی خویش، با تیغ فتوای مذهبی، به آسانی قتل عام و حذف و نفی شدند.

مزاری شهید؛ این کار را دران دوران تلاش‌ها برای حذف و نفی قومی و تحمیل جنگ مذهبی - ستمی علیه هزاره‌ها؛ از دستاوردهای بزرگ سیاسی خود بر شمرد و با اشاره به تنش‌های منبعث از آتشزنهٔ فاجعه «افشار» میان جامعهٔ هزاره و پشتون؛ کدورت‌های خلق شده از سوی رژیم کمونستی خلق و پرچم میان جامعهٔ پشتون و ازبک، و گردآمدن همه بر یک محور مشترک در قالب شورای هماهنگی، گفت: «اگر من در کنار حکمتیار نمی‌رفتم و حکمتیار به من دست نمی‌داد، یک افغان (پشتون) در منطقهٔ هزاره آمده نمی‌توانست و یک هزاره در منطقهٔ افغان رفته نمی‌توانست. این در افغانستان فاجعه بود. تا همین روزی که دوستم در کنار حکمتیار ننشسته، یک افغان در منطقه، ازبیک و یک ازبیک در منطقه افغان رفته نمی‌توانست... ما امروز اگر در این مملکت هیچ کاری نکرده باشیم، تنها کار ما این است که فاجعه‌یی که در افغانستان پیش آمده بود و دشمنی هزاره و پشتون بود، دشمنی ازبک و پشتون بود، ما این را رفع کردیم.» (۷)

فریادگر صلح و سداد

به رغم اینکه شورای نظار و نظامیان تاجیک؛ ده‌ها جنگ برای حذف و نفی هزاره‌ها و پاکسازی شان از پایتخت را سازماندهی و بر مزاری شهید و مردم هزاره تحمیل کردند و از فتوای مذهبی تا استفاده از جالاه‌های سیاسی جامعهٔ شیعه در شکست مقاومت غرب کابل، از هیچ تلاشی دریغ نوزیدند؛ اما مزاری شهید، هیچ‌گاه از منطق سبز عدالت و انصاف عدول نکرد و دشمنی مسعود - سیاف را به حساب مردم تاجیک و پشتون نگذاشت و در جریان فاجعهٔ افشار یا جنگ‌های تحمیلی دیگر که منجر به قتل صدها فرد ملکی بیگناه هزاره شده بود، در مواردی به انتقام از اسرای نظامی تاجیک متوسل نشد، بلکه با بزرگی روح و کرامت اخلاق و گذشت یک مرد؛ آنها را رها کرد و خون‌شان را نریخت و در ملاقات با موسفیدان تاجیک، نامردی‌ها و نا روایی‌های شورای نظار - سیاف را به رخ شان کشید و گفت که این را به حساب برادران تاجیک نمی‌گذاریم و با شما برادریم: «... من نه این جنگ‌ها را که مسعود کرده، به حساب تاجیک می‌گذارم و نه این جنگ‌هایی را که سیاف کرده، به حساب افغان (پشتون). ولی می‌خواستم که یک روز، چهار تا ریش سفید برادران تاجیک را پیدا بکنم و این رسالت تاریخی خود را برای شان بگویم که ما رفتنی هستیم و این مردم ماندنی هستند. آینده‌های ما، ما را نگویند که شما چرا این کار را کردید؟ چرا لعنت بکنند...» (۸)

امروزها مخالفین بی مروت مزاری، هیچ دلیل و راه دیگری برای تخریب و تشویه شخصیت ملی و محبوب مزاری نمی‌یابند؛ جز نسبت دادن جنگ‌های تحمیلی که هرگز به خواست او نبود و همواره در حالت دفاع قرار داشت. مزاری من حیث یک چریک کارکشته و یک نظامی جهاد دیده و باتجربه؛ موقعیت جغرافیایی و توان قوا در افغانستان و بخصوص شهر کابل را خوب می‌دانست و واقف بود که جنگ، برای هزاره‌ها انتخاب معقول رسیدن به حق و تحقق عدالت نیست و نتیجه‌ای جز ویرانی و بربادی و شکست ندارد. جبههٔ مقابل مزاری هم این موقعیت شکنندهٔ هزاره‌ها را درک کرده و آگاهانه جنگ را برای شکست و نشان دادن ضرب شصت به مزاری برگزیده و علیرغم شکست‌های پیاپی از مقاومت هزاره‌ها؛ اما عرقریز برای حذف و نفی مزاری از کابل پایتخت و بیرون راندنش از عرصهٔ حاکمیت و سیاست، لشکر می‌کشید و از کوهسار کابل، بر هزاره‌ها آتش و آهن می‌بارید.

این نبردهای نابرابر که تقابل حیرت انگیز ایمان با آهن، مشت با مسلسل، گل با گلوله، تن با تانک، سر با سکر، کمان با یورگان، پیکا با لونا، تپانچه با توپ، تفنگ با طیاره و آرپی جی با بمب را به نمایش می‌گذاشت؛ غرب کابل را صحنهٔ مقابله متهورانهٔ حق و ناحق، عدل و جور، داد و بیداد، ملایمت و خشونت، فقر و ثروت، انصاف و انحصار، و مدافع و مهاجم ساخته و صدای صلح و سداد مزاری شهید،

هزاره و رفع محرومیت و معضوبیت شان در آینده، فراگیر و پروانپذیر تاکید داشت. مزاری از آدرس یک رکن اصلی و اساسی از جمعیت و ملت افغانستان و به نمایندگی از جامعهٔ سیاسی - جهادی هزاره؛ نمی‌توانست در برابر منطق حذف و نفی و انکار و انحصار ساکت بماند و مدعی مشارکت سیاسی و عادلانه در حاکمیت سیاسی افغانستان نشود و بر تغییر سیاست ستمی - ستمی گذشته نسبت به جامعهٔ هزاره - شیعه، نه از طریق جنگ و تفنگ، که از منطق ملی مذاکره و مفاهمه، پای اصرار و ابرام نفشارد: «حقوق ملت خود را می‌خواهیم عدالت اجتماعی را در جامعه می‌خواهیم، انحصار طلبی را نفی می‌کنیم!» (۴)

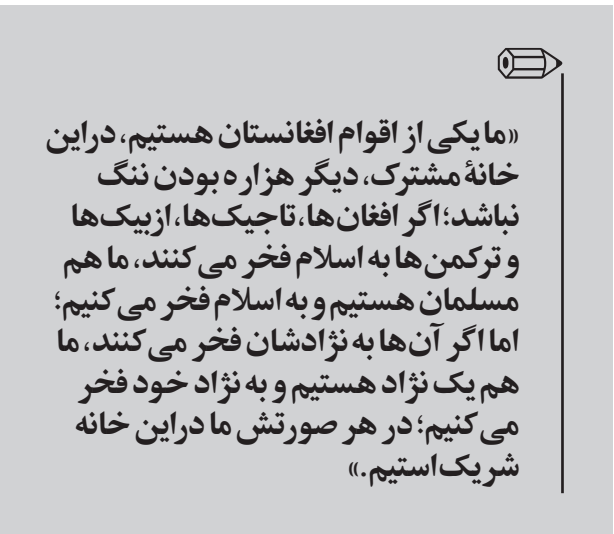
با تاسف که رسوبات همان دید نازل گذشتهٔ عبدالرحمانی نسبت به مردم هزاره، در مغز و مفکورهٔ سران جهاد موجود بود و با همان آهنگ و فرهنگ نازل و ناانسانی؛ منطق ملی - سیاسی مزاری را از موضع جنگ و تفنگ پاسخ گفتند و برای حذف و نفی هزاره از حاکمیت و پاکسازی شان از پایتخت، دست به دست هم دادند و در کمتر از سه سال، ده‌ها جنگ را بر مزاری تحمیل کرده، مردم هزاره را از زمین و هوا بمباران و سکر باران نموده، کوچه به کوچه و خانه به خانه ویران کردند و به خون نشاندند: «در جنگ اخیری که در دارالامان پیش آمد، آقای مسعود ۲۰ هزار مرمی ثقيله بالای غرب کابل زده بود و خودش اعتراف کرد که - ما همه چیز را محاسبه کرده بودیم؛ اما مقاومت این مردم و پشتیبانی مردم را محاسبه نکرده بودیم. اگر این مردم از سنگ ساخته شده و از فولاد هم می‌بودند، با سلاح ثقيله ما ذوب می‌شدند؛ اما اینها مقاومت کردند. این اعتراف آقای مسعود بود که در اینجا ۲۰ هزار مرمی ثقيله زد، ولی ناکام شد.» (۵)

مقابلهٔ معقول با فتواها

مزاری، در جریان خلاهای دوران مقاومت علیه عبدالرحمن که در فوق ذکر شد؛ درین نبرد نابرابر که دقیقاً با پشتوانهٔ همان فتوای جهاد و بلوای بغاوت، برای تجرید و نفی و نابودی هزاره شروع شد؛ منطق روشن دیپلماسی دینی، ملی و بین‌الوطنی را برگزید و در مقابلهٔ معقول با فتوا و بلوای دینی - مذهبی، با سران اقوام و مذاهب دیگر افغانستان در تماس شد؛ خود از موقف یک عالم دینی روشن و شبهه شکن، با تبیین مبسوط شرایط فقهی فتوا و ضرورت‌ها و زمینه‌های سیاسی - اجتماعی صدور آن؛ در خنثی کردن اثر دینی - مذهبی فتواها و سیاسی جلوه دادن این بلواها، ذهنیت جامعهٔ دینی و مدارس مذهبی و دارالعلوم‌های اسلامی را، کاملاً اشباع کرد و علمای دینی را از اجماع عهد عبدالرحمانی علیه جامعهٔ شیعه، با درایت و کفایت تمام انصراف داد و در دفاع از حقانیت و مظلومیت هزاره در این سرزمین، با خود هماهنگ ساخت: «در جنگ چهارم، تعدادی از اجیران خارجی راه افتادند که علیه شما فتوا بدهند؛ ولی افتخار داریم و افتخار می‌کنیم که در شرایط فعلی، از برادران اهل تسنن ما در جامعهٔ افغانستان، آنقدر روشنفکری شان رشد کرده و احساس مسئولیت می‌کنند که جلو این کار را گرفتند و اکنون در کنار شما هستند و از شما دفاع می‌کنند. تعداد زیادی از رهبرای راستین افغانستان و رهبران جهاد، از مظلومیت شما دفاع کرده‌اند و دفاع می‌کنند، که خود تان نیز مطلع هستید و بهتر از من می‌دانید؛ این سعادت جامعهٔ افغانستان است که در این مورد، آن امکان وجود ندارد که تاریخ گذشته تکرار شود.» (۶)

منطق ایجاد شورای هماهنگی

تشکیل شورای هماهنگی در یازدهم جدی سال ۱۳۷۲، با حضور چهرهٔ مذهبی و مطرحی چون مرحوم حضرت صبغت الله مجددی و سه ضلع قدرتمند قومی (هزاره، پشتون، ازبک)؛ دران دوران دشوار و خون‌گذار که جامعهٔ هزاره با خیانت‌های یار و قساوت‌های اغیار، بر روی انبار باروت قرار گرفته و اشتعال آتش یک جنگ مذهبی بنیان برافگن و کمرشکن، بستگی به یک کبریت داشت؛ شاهکاری بود که فقط از عهدهٔ ایرانیانی چون مزاری ساخته بود. مزاری، توانست حکمتیار و جنرال دوستم را در ایستادگی علیه انحصار ربانی، و مقاومت سرسختانه در برابر تهاجم پیاپی زمینی و هوایی شورای نظار هماهنگ کند و جامعهٔ هزاره را از تجرید سیاسی - قومی و سقوط



همواره و در هر جنگ؛ از دل آتش و دود و باروت، در رسانه‌های جهان و افغانستان می‌پیچید و به گوش می‌رسید: «خدا را هم شاهد می‌گیریم که هر جنگی که بر سر ما تحمیل شد، روز اول اعلامیهٔ آتش پس را من یکطرفه امضا کردم. و اگر هیئت عادی بوده یا هیئت صلح بوده، من همواره پذیرفته‌ام و قبول کرده‌ام. شما همیشه شاهد بودید که این آتش بس و این اعلامیه را امضا کردم؛ ولی این هیئت‌ها هیچ کاری را از پیش نبردند.» (۹)

مقاومت دیروز؛ موقعیت امروز

و با این همه؛ بسیار ظالمانه و حسودانه خواهد بود که به احترام بزرگ مردی اینچنین عیار و بردبار که شعلهٔ افروخته از حرمت و وحدت ملی و حنجرهٔ گداخته از برادری و برابری انسانی در افغانستان بود و جز به عزت افغانستان و عظمت مردم آن نمی‌اندیشید، دست احترام بر سینه نگذاریم و به پیشگاه روح بزرگش ادای ادب نکنیم .

بسیار ناخبردانه و غیرمنصفانه خواهد بود که بگوییم دستاوردهای منبعث از نشست تاریخی «بن» نسبت به مشارکت قوی و انکارنشدنی جامعهٔ هزاره و دیگر اقوام مغضوب کشور در فصل جدید حاکمیت و سیاست افغانستان پساطالبان؛ فارغ از پشتوانهٔ رنج و درد و درک و درایت و شهادت و مقاومت مزاری شهید و رهبری خردمندانه و خودباورانهٔ آن ابرمرد در راستای ایستادن برپای استیفای حق ملی و تأمین عدالت سیاسی- اجتماعی، در کشور به بهای خون و سرمایه سر و دادن جان و جگر خود و مردمش، در مقاومت سرفراز آغاز دههٔ هفتاد غرب کابل است. بخواهیم یا نخواهیم، انکار کنیم یا اقرار؛ پدیدهٔ پوپا، شکوفا، سدشکن و مهمیمنی به نام و عنوان «بابه عبدالعلی مزاری»؛ آغازی نوین و عزت آفرین در فصل جدید هیئت و هویت هزاره‌ها در افغانستان امروز پساطالبان است. بدون مقاومت مزاری و آن شهرت ملی- بین المللی از ایستادگی و جانبازی در غرب کابل برپای حق و عدالت؛ دستیابی به مشارکت سیاسی و حضور قوی و قدرتمند هزاره‌ها منحبث یک ضلع اصلی مؤثر و مثر در تغییر و تحول ملی- سیاسی افغانستان نوین، هرگز ممکن نبود و کسی به این آسانی، مدعای استبدادی- انحصاری «دو درصدی» جامعهٔ هزاره در این آب و خاک را نمی‌توانست بشکند و با قیولاندن بالاتر از ۲۵ درصد نفوس و قرار دادن هزاره‌ها در جایگاه سوم اقتدار و اعتبار سیاسی- انسانی حاکمیت و سیاست این سرزمین، تغییر و تحولی چنین ژرف و شگرف از درک و دیدگاه، در سطح ملی و بین المللی نسبت به هزاره‌ها در افغانستان ایجاد کند.

نقش حیاتبخش و نجاتبخش

مزاری شهید؛ این اهورای هدیه شده از خدا برای تغییر تقدیر هزاره‌ها از سیاهی خاموشی و فراموشی ستم و استبداد به سبیدی یاد و فریاد و عدل داد؛ با مقاومت و شهادتی آنچنان پردرد و آسمان نورد؛ مظهر تغییر و تحول نه تنها در یک قوم و سمت و ملیت، که در شکست معادلات قومی- قبیله‌ی قدرت به نفع یک ملت در سطح مملکت شد. انسان حذف شده و زمین خوردهٔ هزاره در افغانستان را با مطالبات ملی، در مناسبات سیاسی قدرت شریک ساخت؛ در شکست جرم سنگین و آتشین «هزاره بودن» در این سرزمین و تغییر دیدگاه نازل ملت و حاکمیت نسبت به هزاره‌ها، نقش حیاتبخش و نجاتبخش ایفا نمود؛ منزلت ملی و هویت انسانی مردم سرکوب شده و سانسورزدهٔ هزاره در این کشور را احیا کرد؛ و با فریاد های پرشور از درد و محنت و حنجرهٔ معطر از حق و عدالت، پی گیر و گذشت ناپذیر همواره سرود که: «ما یکی از اقوام افغانستان هستیم، دراین خانهٔ مشترک، دیگر هزاره بودن ننگ نباشد؛ اگر افغان‌ها، تاجیک‌ها، ازبیک‌ها و ترکمن‌ها به اسلام فخر می‌کنند، ما هم مسلمان هستیم و به اسلام فخر می‌کنیم؛ اما اگر آن‌ها به نژادشان فخر می‌کنند، ما هم یک نژاد هستیم و به نژاد خود فخر می‌کنیم؛ در هر صورتش ما دراین خانه شریک استیم.»(۹)

۱) فریاد عدالت، ص ۲۶

۲) احیای هویت/ سخنرانی در ۵ جدی ۱۳۷۳کابل/ ملاقات با موسفیدان تاجیک ۱۳۷۲ کابل

۳) احیای هویت، ص ۲۸

۴) احیای هویت، ص ۷۸

۵) سخنرانی با موسفیدان و منتفذین غرب کابل ۱۳۷۲/۹/۱۷

۶) سخنرانی در مورد فاجعهٔ افشار ۲/۸/ ۱۳۷۲ کابل

۷) سخنان رهبر شهید؛ با جلال الدین حقانی ۱۳۷۲/۱۱/۲۳کابل

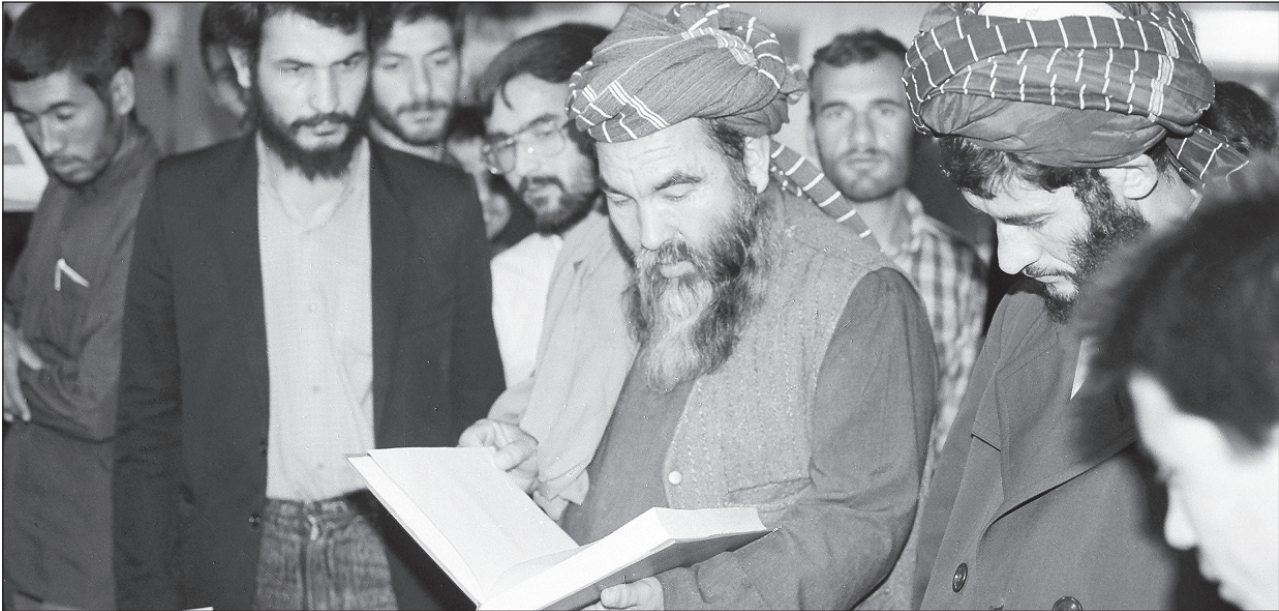
۸) سخنرانی در جمع نمایندگان مردم تاجیک ۱۳۷۲ کابل

۹) احیای هویت/ سخنرانی در مراسم تجلیل از میلاد امام علی(ع)

۱۰) فریاد عدالت، ص۶۸

تنه‌ها درباب سیاست

ادامه از صفحه ۸ و ۹



است که مطبوعات آزاد باشد و هرکس باید طبق برداشت‌های سیاسی و عقیدتی‌اش، عقیده ی خود را منعکس نماید. حقوق و حرمت اندیشمندان، آزادفکران و روشن‌فکران خود را در نظر داشته باشید.

ا) فضا-زمان قدیم در ممنوعیت از آزادی همان اندازه مسأله داشت که انفجار اراده‌های آزاد در دوران مدرن خلق نمود. تفاوت در این جاست که جهان کلاسیک نسبت انسان با جهان ش را منقاد و محدود می‌ساخت. به‌طور مثال افلاتون در نقد دموکراسی تنها به یک چیز تکیه داشت؛ این که دموکراسی اجازه ی ظهور لوگوس‌های متعدد را اعطا می‌کند. به زعم افلاتون شهر یا حیات سیاسی می‌بایست از لوگوس واحد پیروی کند. اما رفته رفته، همان‌طور که هگل مدّعی بود تاریخ یک روند ضروری و مقاومت‌ناپذیر را به سمت آزادی مطلق یا سوپژکتیویته‌ی مطلق طی می‌کند، این بنیان نسبت انسان با جهان فروپاشید. با این وجود جهان‌های کوچکی باقی می‌مانند که دیرتر به آزادی می‌رسند. افغانستان یکی از همان جهان‌های تنگ و تاریک و دهلیز فرورفته در توهم و شیخ‌واگی است که هنوز به آزادی اعتنای ندارد. گفته شد تّرها را باید در بستر معین تاریخی آن دید. تّز ششم در تقابل با یک سِتّ فاتح و درازدامن سخن از آزادی می‌گوید. به آزادی در این جا بیشتر در سپهر اجتماعی و سیاسی توجّه می‌شود، قلمروهای که برای بسیاری از اراده‌های آزاد همواره مسدود بود.

ب) آزادی یک محتوا، یک آموزه و تعلیم نیست که آن را اخذ نمود و به‌کار بست. آزادی یک رابطه است. به معنای دقیق‌تر، آزادی نسبتی است که انسان را به سوی جهان می‌گشاید. آزادی بنیان هر نوع نسبتی می‌تواند باشد که انسان ممکن است با جهان خویش برپا کند. آدمی تنها به لطف نیرومند آزادی از دهلیزهای تنگ و خفه‌کننده‌ی ایدئولوژی‌ها و به‌طور مطلق از هر تعینی فرا می‌گذرد. زیرا آزادی فقط یک انفجار است، قسمی آزادشدن نیرو و زان‌پس پراکنده‌شدن و انتشاریافتن به هرکجا. بدین جهت آزادی یک حالت و وضعیت پیشینی است و همواره ماتقدم باقی می‌ماند. هر نوع نسبتی که ممکن است انسان با جهان، تاریخ و خود برقرار نماید، اصالتا بر پایه‌ی همین بنیاد ماتقدم شکل می‌گیرد؛ اما آزادی هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌تواند باشد. آزادی به غایت بیشتر و بیش از حدّ عقب‌تر قرار می‌گیرد. همین خصلت متناقض موجب می‌شود پدیده‌ها جلوه‌های مقبوض یا مبسوط آن نامیده شوند. تّز ششم اشاره ی محدود و معین به آزادی می‌دهد، یعنی با توجّه به تخاصب‌اش با سِتّ گذشته. همین اعتنا به آزادی در اشکال متعارف و مرسوم‌اش، در جهان سراپا مسدود و قیراندود، ردپای روشنی هدیه می‌کند تا به دلالت‌های عمیق‌تر و دورتر آن چشم بدوزیم.

تّز هفتم

اگر یک کشور زنده است و پویایی دارد و اگر یک مردم زنده است، روی اندیشه و فرهنگ و دانش است. ما معتقدیم که دنیای تنگ‌نظری و چهل بسته است و میدان ندارد، امیدوار استم که در افغانستان قهرمان و سربلند، هم منطق دانش و فرهنگ جای تنگ‌نظری، قلدری و بی‌ثباتی را بگیرد. من معتقدم که از دانشگاه کسی می‌ترسد که او در این مملکت خیانت کرده و یا خیانت می‌کند و انحصاری می‌خواد عمل بکند. قانون را نمی‌خواهد که اینجا حاکم شود.

ا) منطق دانش: پاره ی اول این تّز به فرهنگ، دانش و اندیشه، و به زبان محکم‌تر، به منطق دانش توجّه دارد. منطق دانش چیست؟ دانش منطق خاصی خود را دارد و کمتر از پدیده‌های تاریخی و نسبت‌های مصنوع و مجعول پیروی می‌کند. به عبارت دیگر، دانش بر بنیاد منطق درون‌ماندگارش صبهعی تاریخی‌زدگی پدیده‌ها را کنار می‌گذارد. مقصود این است که پدیده‌ها مانند مردم، فرد، عدالت، نهاد و ... رنگ تاریخی می‌گیرند و همواره در معرض تحریف و جعل قرار می‌گیرند. دانش به نفس پدیده‌ها خارج از عوارض و شوائب مفارق آن‌ها می‌پردازد. با این وجود، در این‌جا معنای عامی از منطق دانش مدنظر قرار گرفته است، و آن عبارت است از معیار قراردادن معرفت، اندیشه و آگاهی به عنوان یگانه معیار حیات جمعی.

ب) معرفت و سیاست: مزاری به دانش و اندیشه در آفُق سیاست اهتمام می‌ورزد و البته این نگاه را میان مردم خویش نهادینه ساخت. این اما بدان معنا نیست که این سیاست است که به دانش آفُق می‌بخشد. قضیه از حیث منطقی برعکس می‌تواند باشد. نه دانش به سیاست چشم‌انداز می‌دهد و نه سیاست به دانش، مسأله این است قسمی دیالکتیک وجود دارد که رابطه‌ی واقعی مسأله را توضیح می‌دهد. باری، نسبت معرفت و سیاست از پس سه قرن فراموشی و محرومیت می‌آید. نشانه‌های فراوانی از این فراموشی و قساوت می‌توان آورد. اما در این‌جا به‌طور کلی به کار کاتب اشاره می‌کنم. سراج از یک حیث، گاهشمار محرومیت و قساوت به‌شمار می‌آید. سراج هم‌چون پیکر زنده ی گذشته به زبان می‌آید و از فواصل شکسته و آغشته به خون آن گزارش می‌دهد. مزاری هم‌زبانی خاصی با کاتب دارد و بدون شک از سراج به درون سیاست و تاریخ با می‌نهد. یکی از نشانه‌های بالفعل فراموشی و چهل، سه‌میه‌بندی کنکور است. بسیاری لجاجت و شقاوت کردند و می‌کنند که در بی‌اعتنای مطلق به تلاش انسانی، راه اندک‌ترین نوری که بر جهان تاریک ما می‌افتد را نیز ببوشانند. اما واضح است عزم بنیادین و نیرومندی معطوف به آینده شکل گرفته و پیش می‌روند؛ و هرگز هم با انواع تبعیض‌پیشگی و توهمات فاشیستی باز نمی‌ایستد.

خودش است. در این جا، محمول و نشانه‌ی که حامل کثرت در عین وحدت می‌شود «انسان» است در کلیّت ژئریک‌اش به زبان بدیویی کلمه. کثرت وحدت دارد و وحدت کثرت. هردو امر واقع و از قبل موجود است. انسان‌ها هم واحدند در وحدت نوعی‌شان واقعیت اند که باید در برابر آن تسلیم شد. انسان‌ها هم واحدند در وحدت نوعی‌شان و هم کثیرند در اکتساب محمول‌های متغیّر از زمان و مکان. فاشیسم همان‌طور که کثرت را می‌شکند، وحدت را نیز فرومی‌شاند. فاشیسم با دخالت در وحدت و کثرت عینی و پیشاپیش موجود از قلمرو تسلیم‌شدن به امر واقع خارج می‌شود. به گفته رهبر عدالت‌خواهی «عامل جنگٔ انحصارطلبی است که در همه حکومت‌های خودکامه وجود دارد.» حال براساس منطق عینی واقعیت، نظام فدرالیّ به‌واقع، رهایی حیات تاریخی از بلعیده‌شدن در دام خودکامگی در برابر نفس واقعیت است.

تّز پنجم

طرفدار جنگ نبوده و نیستم، و بعد از این هم نخواهم بود، ولی تعهد گذاشته‌ام که از مردم خود دفاع کنم... . اگر کسی بر سر حیثیت مردم ما تجاوز کند، دفاع می‌کنیم و جواب می‌دهیم؛ چنانچه که در این شش تا جنگ جواب دادیم. اگر شما شخصیت تاریخی و سیاسی داشته باشید؛ هیچ گاهی زیر بار زور و ظلم نمی‌روید و ذلّت و تحقیر را تحمّل نمی‌کنید. ما به هیچ‌کسی اجازه نمی‌دهیم که در تصمیم‌گیری‌های ما، در جنگ ما یا صلح ما دخالت نماید. راه ایجاد صلح و امنیت در کشور احترام گذاشتن به حق و حقوق تمام ملّت‌های باهم برادر و کسب رضایت تمام قوت‌هاست. در تاریخ افغانستان هم این مسئله ثابت‌شده است که در خارج از افغانستان نمی‌توانند سرنوشت مردم افغانستان را تعیین کنند.

تّز پنجم به دو مسأله‌ی اساسی می‌پردازد: جنگ و صلح.

ا) جنگ: جنگ‌ها یا بر سر منافع شکل می‌گیرند یا در صورت رادیکال‌اش بر سر حذف دیگری. اما جنگ‌های تاریخ افغانستان به‌خصوص از نیمه‌ی دوم قرن بیستم تا کنون، موضوع‌اش را حذف دیگری قرار داده است. مزاری بیش از هر کسی هم به جنگ و هم به صلح اندیشیده است. این سخن او که اگر کسی بجنگد خواهیم جنگید، یا پاسخ جنگ جنگ است، حقیقت جنگ را آشکارتر توضیح می‌دهد. مزاری با اقدام از جانب خویش با کسی نجنگید؛ اما با هر جنگی، جنگید. جنگ او بر سر مراقبت از واقعیتی به نام مردم بود، برای نجات آنان از سلطه‌ی فاشیسم. به همین دلیل مدام اعلام نمود که از طریق زور و جنگ نمی‌توان کسی را حذف کرد؛ پس جنگ هرگز نمی‌تواند راه حل باشد. یگانه برهان بر این‌که نمی‌توان کسی را از طریق جنگ حذف، خود جنگ است. جنگ باید پایان‌پذیرد؛ چرا که محصولی جز ویرانگی و فروپاشی به بار نمی‌آورد. اکنون پرسش این است چگونه می‌توان به «صلح» رسید؟

ب) گفت‌وگوهای به‌ظاهر صلح از حدود یک فصل به این طرف به میانجی یک واسطه‌ی نیرومند بیرونی آغاز شد و تاکنون ادامه دارد. مهم‌ترین پرسش درباب مذاکرات صلح این است: آیا صلح ممکن است؟ اگر به ندای واقعیت گوش بسپاریم، به درستی صلح را ناممکن می‌بینیم. این بدان معناست که مردم اکنون سر یک دو راهی قرار دارند، در میان انتخاب دو خط رادیکال که هیچ‌کدام نمی‌تواند عاری از دشواری و تاوان سنگین باشد، یا باید آزادی را انتخاب کنند یا منقاد افراطیت و دیگرآیینی شوند. اما چرا صلح ناممکن است؟ نخستین دلیل بر امتناع صلح غیاب مردم به مثابه موضوع آن می‌باشد. «مردم» در مذاکرات صلح موضوع نیست. دوم، صلح به واقع منازعات یک طبقه‌ی اریستوکرات یا طبقه‌ی هم‌نوعش را در کانون گفت‌وگوهایش قرار داده است. به عبارت دیگر، منافع اقتصادی و سیاسی یک طبقه یا یک اشرافیت سیاسی محتوای اصلی مذاکرات را تشکیل می‌دهد. سوم، میانجی‌های صلح یعنی قدرت‌های همسایه و منطقه، و اربابان دورتر همراهان صادق صلح نیستند. چهارم، نفس پروسه‌ی پنهان صلح کنونی، با ایهام‌های عظیم و شک و تردیدهای هراسناک گره خورده است. این پروسه شّفاف نیست و مردم از هم اکنون از آن ترسیده اند. مردم خود را آشکارا غایب می‌بینند و بدان اعتماد ندارند. پنجم، این که پشت درهای بسته چه چیزی رخ می‌دهد، شاید قضاوت اکنون ما را تکذیب نماید. اما اگر با پشتوانه‌ای شواهد عینی و نشانه‌های غیر قابل تردید تاریخی عزیمت کنیم، مسأله طوری دیگری در جریان است: مسأله این است که فاشیسم قومی با تزلزل در ستون فقرات انحصار و استبداد تاریخی‌اش واقف گشته و صلح با طالبان به‌واقع استمداد از بدخیم‌ترین بازوی قدرت‌اش به‌شمار می‌آید. ششم، آزادی‌ها و حقوق مدنی به مسلخ خواهند رفت. پس صلح چگونه ممکن می‌شود؟ پاسخ روشن است: با بازگشتن به آغوش مردم و احترام به برابری امکان‌ها و حقوق. مهم‌تر از این وجه انضمامی، بُد استعلایی‌تری در این‌جا وجود دارد: کانت در رساله‌ی صلح پایدار، صلح را بر یک چیز بنا می‌کند /ممکن می‌داند و سپس مشتقات آن را بیرون می‌کشد: استقلال/ سوپژکتیویته‌ی سیاسی. این‌جا در تّز ششم نیز امکان صلح با مشارکت جمعی و نفی صریح هر میانجی بیرونی گره می‌خورد.

تّز ششم

اگر آزادی و حقوق انسان ارزش دارد، باید برای همه باشد. از نظر تمدّن بشری و قوانین بین‌المللی من فکر می‌کنم که امروز یک مسئله پذیرفته‌شده در سطح جهان

مزارى و منطق تكثر



دکتر احمدعلى وحيدى

اشاره:
این نوشته قبلا در هفته نامهٔ «جاده ابریشم» نشر شده بود و اکنون بنا به اهمیت آن باز نشر می‌گردد.

مقدمه

حزب وحدت به رهبری مزاری در تاریخ معاصر افغانستان یکی از احزاب مقتدر شیعی به شمار می‌آید که توانست معادلات سیاسی چندین ساله تاریخ سیاسی این کشور را که بر محوریت یک قوم خاص و تبعیض علیه اقلیت‌های مذهبی، قومی و نژادی به خصوص مردم هزاره، سامان یافته بود، برهم زند و با «احیای امر سیاسی» در سرزمین فراموشدگان بار دیگر، اهالی آن را پس از سال‌ها حاشیه‌نشینی و انزوای مطلق در متن رخدادها و تحولات سیاسی و اجتماعی کشور، بکشاند.

بدون تردید، بیداری هزاره‌ها و شکستن انزوای سیاسی آن‌ها، نیاز به یک برنامه‌ریزی دقیق و نظام‌مند داشت که در چارچوب آن، بتواند گروه‌های شیعی را گرد هم آورد. بر این اساس، نظریه حزب جامعی که می‌توانست همه‌ی احزاب شیعی را پوشش دهد، برای اولین‌بار از سوی مزاری و با ابتکار وی و دیگر شخصیت‌ها، مطرح گردید و سرانجام حزب وحدت به‌عنوان حزب سیاسی و نظامی شیعی که قریب به ۹۹٪ شیعیان افغانستان را در بر می‌گرفت، برای پی‌گیری حقوق سیاسی و اجتماعی آن‌ها، سامان گرفت.

حزب وحدت تنها حزب شیعی بود که با رهبری‌های خردمندانه و شمول‌گرایانه‌ی مزاری، به احزاب و نیروهای پراکنده، سرخورده و بی‌هدف مردم هزاره انسجام بخشید و پی‌گیری حقوق سرزمین «فراموش‌شدگان» یا «جمهوری سکوت» را در جان آنان زنده کرد و قدرت چانه‌زنی آن‌ها را در معادلات سیاسی کشور در برابر گروه‌های انحصارطلب و نژادگرا، به‌غایت بالا برد.

بدون تردید اگر نگاه شمول‌گرایانه‌ی مزاری نبود، وحدت و انسجام گروه‌ها و احزاب سیاسی شیعی به‌خصوص هزاره‌ها ممکن نبود. اما وی با نگاه شمول‌گرایانه، توانست تمام جریانات سیاسی هزاره‌ها را با محوریت حزب وحدت، به خوبی سامان دهد، سپس برای تثبیت هویت هزاره‌ها که پیش از آن «هزاره بودن جرم به حساب می‌آمد» همت گماشت و خواستار حقوق سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها در تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی کشور، شد.

بنابراین، نیروهای پراکنده‌ی هزاره در قالب حزب وحدت و در سایه‌سار رهبری مزاری از حایشه به متن و از کوه و دشت به شهر راه یافت و در کابل برای سهم‌گیری در دولت انتقالی در برابر گروه‌های تمامیت‌خواه، انحصارطلب و نژادگرا، ایستاد و با منطق محکم، خواستار حقوق بیست و پنج در صدی مردم هزاره در بدنه دولت و مرکز تصمیم‌گیری، گردید. در صورتی که پیش از شکل‌گیری حزب وحدت، مردم هزاره، گروه‌های شیعی مثل شورای اتفاق به رهبری سید علی بهشتی و پاسداران اسلامی به‌سر پرستی محمد اکبری و حزب حرکت به رهبری شیخ آصف محسنی را نیز تجربه کرده بود و هیچ یک از رهبران گروه‌های یاد شده، آن نگاه شمول‌گرایانه یا کثرت‌گرایی مزاری را نداشت.

شورای اتفاق یک حزب کاملاً خان‌سالار و متکی به خوانین و سید و ارباب‌ها بود. برای مثال در ولسوالی لعل و سر جنگل، بیشتر قوماندانان این حزب از بین سادات و خوانین انتخاب شده بود. به همین علت این حزب نتوانست با توده‌ی مردم به خصوص طبقه‌ی دهقان و فرودست جامعه هزاره ارتباط برقرار کند. از سویی، بسیاری از روحانیون و طلبه‌ها را با مارک نصری (وابسته به‌سازمان نصر) و داشتن ارتباط با ایران، زندانی و به شدت مجازات کرد. هم‌چنین نسبت به تحصیل‌کردگان مکتب نیز موضع تند و خصمانه داشت. از این رو، بسیاری از خدمت‌گزاران مردم را به اتهام ارتباط با حزب خلق و پرچم، به بدترین شکل تنبیه و مجازات کرد. بنابراین، مجموع این رفتارهای خشن، باعث تنفر مردم از این حزب گردید و با آمدن پاسداران در منطقه، مردم برای ابد از شر این حزب رهایی یافتند.

حزب پاسداران از ابتدای ورودش در لعل و سر جنگل به‌علت رفتارهای بد و خشن فرماندهان شورای اتفاق، از اقبال عمومی برخوردار بود و تا شکل‌گیری حزب وحدت، جزو گروه‌های با نفوذ به‌حساب می‌آمد، اما پس از تشکیل

حزب وحدت، سپس با کناره‌گیری محمد اکبری از حزب وحدت و پیوستن وی به دولت خودخوانده‌ی ربانی، بخت این حزب نیز رو به افول گذاشت و اقتدار گذشته‌اش را از دست داد؛ چرا که بسیاری از قوماندانان این حزب، بدان علت که حزب وحدت را تنها حزبی می‌دانستند که خواستار حقوق از دست‌رفته‌ی مردم هزاره است، وفادارای خود را نسبت به حزب وحدت به رهبری مزاری، اعلان نمودند. سپاه پاسداران نیز تقریباً همان رویکرد و تفکر شورای اتفاق را دنبال می‌کرد و فاقد منطق تكثر و نگاه شمول‌گرایانه نسبت به مردم هزاره بود. فاقد نگاه شمول‌گرایانه بدان معنی که توان هضم نیروهای مخالف را نداشت و جنگ دامنه‌دار و پرهزینه‌ای را علیه سید ارباب‌ها و خوانین منطقه به راه انداخت و خسارت‌های جبران‌ناپذیری را بر مردم هزاره تحمیل کرد. هم‌چنین برخی از معلمان و استادان مکتب را به اتهام تفکر کمونیستی و چپ، به شدت مجازات کرد. برخی دیگر نیز از ترس افراد این گروه، سال‌ها در کشورهای هم‌سایه ویا در کابل آواره و متواری بودند. درباره‌ی حزب حرکت به رهبر محسنی به صورت خلاصه می‌توان گفت، جوهره‌ی این حزب برپایه نژادگرایی استوار است و هماره نسبت به حزب وحدت که نماینده احزاب شیعی و هزاره به‌حساب می‌آمد، نگاه خصمانه داشته و اکنون نیز کم‌ترین تغییری در موقف محسنی نسبت به مردم هزاره دیده نمی‌شود. از این رو، عده‌ی معدودی از هزاره‌ها که عضویت این حزب را پذیرفتند، نیز به دلیل نژادگرایی و خصومت رهبر این حزب با مردم هزاره، بیشتر از سربازان جان برکف، رتبه و مقامی برای آن‌ها منظور نشد. همان‌گونه که اشارت رفت، تنها حزبی که توانست، گروه‌ها و افراد دارای آرا و سلايق مختلف را در خود هضم کند و نگاه کلی‌نگر و هدف‌مند به جامعه هزاره داشته باشد، حزب وحدت به رهبری مزاری بود که خاستگاه این امر، به تفکر شمول‌نگر و منطق همدیگرپذیری مزاری برمی‌گشت. لیکن این تفکر شمول‌گرایانه، پس از مزاری ادامه نیافت و دیدیم که سران حزب وحدت با تأثیرپذیری از عناصر خائن و فرصت‌طلب، عده‌ای از یاران مخلص مزاری را با اتهامات و بهانه‌های واهی، کنار زدند و برخی دیگر را نیز سرب‌ه‌نیست کردند. با این مقدمه اینک به صورت گذرا، منطق تكثر و همدیگرپذیری در اندیشه مزاری را در سه‌بخش غیرمسلمانان، احزاب و جریانات سیاسی و جامعه هزاره، پی می‌گیریم.

تکثرنگری مزاری نسبت به غیرمسلمانان

منطق تكثر در اندیشه مزاری، فقط به احزاب، گروه‌ها و اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی افغانستان خلاصه نمی‌شود، بلکه فراتر از آن، پیروان دیگر ادیان، یعنی غیرمسلمانان را نیز در بر می‌گیرد. چنان‌که وی در سخنرانی که به مناسبت بزرگداشت شهدای ۲۳ سنبله، داشته است، ضمن بررسی تضادها و منازعات اقوام و ملت‌های مختلف، دو عنصر «نژاد و مذهب» را خاستگاه اصلی درگیری‌های تاریخی انبثای بشر، ذکر نموده و به‌نحوی از پلورالیزم و تکثرگرایی دینی، دفاع کرده است.

مزاری درباره تفسیر این آیه‌ی قرآن کریم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ إِلَهَ الْأَلَّةِ عَلَيْكُمْ خَبِيرٌ (۴۹: ۱۳)» این‌گونه بیان کرده است: «در آیه‌ای که قرائت کردم، قرآن کریم خطاب می‌کند به «ناس»، یعنی «مردم». یعنی ای مردم. در این‌جا نمی‌گوید که این مردم مؤمن است یا غیرمؤمن. نمی‌گوید که مردم پیرو مسیح است یا پیرو اسلام، یا پیرو موسی، یا اصلاً پیروی از ادیان را قبول ندارد. قرآن صدا می‌زند: ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم. یعنی اگر مسیحی هستید، اگر مسلمان و اگر یهودی هستید، همه‌تان را از یک زن و مرد خلق کردیم، لهذا در خلقتتان هیچ تبعیضی نیست. این‌جا نمی‌گوید که تعدادی را از دو مرد و یک زن خلق کردیم یا از دو زن و یک مرد. می‌گوید از یک مرد و یک زن خلق کردیم؛ آنگاه شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله قرار دادیم؛ حرف در اینجااست: اسلام می‌آید این را که قیافه‌ها فرق دارد و نژادها فرق دارد، صحه می‌گذارد و می‌گوید که شما را قبیله، قبیله خلق کردیم. اما چرا قبیله، قبیله خلق کردیم؟ «لتعارفوا»، تا یک‌دیگر را بشناسید. پس در اینجا می‌بینیم که اسلام این قوم و آن قوم را و اینکه هرکس به‌نام قوم و طایفه‌اش یاد شود، صحه گذاشته است و این جرم نیست. اگر ما می‌گوییم: هزاره یا تاجیک یا پشتون یا ازبک، این امر از نظر اسلام هیچ‌گونه محکومیتی ندارد... وقتی اسلام وجود اقوام را صحه گذاشته، پس چرا هزاره بودن جرم است؟ آیا این نوع، نوع خلق



عدالت خوئی

جده ابریشم ۱۳

● سال سوم ● شماره ۱۳۰ ● چهارشنبه
● ۲۲ حوت ۱۳۹۷ ● ۱۳ مارچ ۲۰۱۹
● قیمت: ۲۰ افغانی



«پدر» که پیرهنی از بهار برتن داشت
نگاه آینه پرداز سبز و روشن داشت
شکفته همچو «ابراهیم» در دل آتش
برای ایل خودش یک بهشت گلشن داشت
دلی شکسته ز غربت درین وطن اما
غرور سبز مُهیمَن غیور گردن داشت
ز قعر قرن سیاهی تپیده آمده بود
که هر گریوۀ آن گرگ و برف و بهمن داشت
چو کوه شعله ور از درد و زخم و رنج و الم
هزار سوره سخن از برای گفتن داشت
رسیده بود ازان سوی تپه‌های سیاه
ردای صبح به تن، از سپیده دامن داشت
چو آذرخش درخشان فصل فروردین
خروش مرگ زمستان و شب شکستن داشت
به زیر بارش تیر و تیر، بلند و صبور
توان و تاب شگفتی چو کوه آهن داشت
به روزگار سیاهی ز سُرب و سنگ و تفنگ
چقدر منطق روشن، «جدال احسن» داشت
گهی که «رخش» ظفر از غرور زین می بست
به «هفتخوان» خطر شوکت «تهمتن» داشت

تو آمدی و زمان سوی ما تِسُم کرد
زمین قوم پس از یک دو قرن گندم کرد
تو آمدی و دل برکه‌های دنج از رنج
به شور آمد و دریا شد و تلاطم کرد
تو آمدی و ز آتش شکفت «ابراهیم»
ادای «ذبح عظیمی» برای مردم کرد
تو آمدی و ز «طور» بلند باور عشق
«کلیم» حق و عدالت به ما تکلم کرد
تو آمدی و «چلیپای» جرم ما بشکست
«مسیح» هَمّت ما عزم چرخ چارم کرد
تو آمدی و «امین» حیات و حُرّیّت
صلای سبز «هُویّت» ز ساغر خُم کرد
تو آمدی و سوار سپیده صاعقه وار
گذر ز شط شبیخون خوان هفتم کرد
تو آمدی و هیولای جبر و جور شکست
سحر سیاهی هول و هراس را گم کرد
تو آمدی و هزاران هزار چلچله بال
بهار و باغ و چمن را پر از ترنم کرد
تو آمدی و شب سرد زمهریر گذشت
زمین شکفت و زمان سوی ما تبسم کرد

محمد عزیزی

مزاری دربارۀ تفسیر این آیه‌ی قرآن کریم: «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۴۹:۱۳)» این گونه بیان کرده است: «در آیه‌ای که قرائت کردم، قرآن کریم خطاب می‌کند به «ناس»، یعنی «مردم». یعنی ای مردم. در این جا نمی‌گوید که این مردم مؤمن است یا غیر مؤمن. نمی‌گوید که مردم پیرو مسیح است یا پیرو اسلام، یا پیرو موسی، یا اصلاً پیروی از ادیان را قبول ندارد. قرآن صدا می‌زند: ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم. یعنی اگر مسیحی هستید، اگر مسلمان و اگر یهودی هستید، همه‌تان را از یک زن و مرد خلق کردیم، لهذا در خلقتتان هیچ تبعیضی نیست. این جا نمی‌گوید که تعدادی را از دو مرد و یک زن خلق کردیم یا از دو زن و یک مرد. می‌گوید از یک مرد و یک زن خلق کردیم؛ آنگاه شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله قرار دادیم؛ حرف در اینجاست: اسلام می‌آید این را که قیافه‌ها فرق دارد و نژادها فرق دارد، صحه می‌گذارد و می‌گوید که شما را قبیله، قبیله خلق کردیم. اما چرا قبیله، قبیله خلق کردیم؟ «لتعارفوا»، تایک‌دیگر را بشناسید.



حقوق ملیت‌ها، یعنی برادری ملیت‌ها (۱۳۷۴، ص ۸۷). در جای دیگر این گونه بیان می‌کند: «ما هیچ‌وقت جنگ‌طلب نیستیم، راه حل مسئله افغانستان را جنگ نمی‌دانیم (ص ۱۱۶). با این حال، مزاری به صراحت تأکید می‌کند که از حقوق ملت خود کوتاه نمی‌آییم و در برابر کسانی که حق ما را نادیده بگیرند، می‌ایستیم: «هرکس به حقوق مردم ما احترام گذاشته و خواسته‌های مشروع ما را بپذیرد، ما نیز به او احترام قایل ایم و هرگاه به حقوق مردم ما تجاوز شود، در برابر متجاوز، خواهیم ایستاد» (ص ۷۸).

براساس منطق تکثر، بابه مزاری در موارد متعدد یادآور می‌شود و بر آن افتخار می‌کند که جهت هم‌سویی و ایجاد وحدت و رفع اختلافات و خصوصت‌ها میان گروه‌ها، حزب وحدت، پیش‌گام بوده و همراه تلاش کرده است که از هر طریق ممکن به آن ساختار کهنه‌ی چندین‌ساله که برپایه نفاق و دشمنی میان اقوام و اقلیت‌ها سامان یافته بود، پایان دهد. برای مثال، وی رفع اختلاف میان قوم پشتون و هزاره. هم‌چنین میانجی‌گری میان قوم پشتون و ازبیک را جزو افتخارات حزب وحدت بیان می‌کند: «دولت قبلی در بین ازبیک و پشتون آن قدر دشمنی خلق کرده بود که ازبیک در منطقه پشتون رفته نمی‌توانست و پشتون در منطقه ازبیک. این را فقط با وساطت حزب وحدت توانستند این دو ملت دشمنی‌اش را رفع نمایند (ص ۱۴۹). سپس می‌افزاید: «درباره نشست آقای حکمتیار و آقای دوستم... این افتخار ملی را حزب وحدت دارد. (ص ۱۴۹). در ادامه می‌گوید از این میانجیگری‌ها برداشت سوء نشود؛ چرا که رویکرد حزب وحدت درباره‌ی نشست، بین رهبران دو قوم ازبیک و پشتون، به معنای موضع‌گیری علیه قوم تاجیک نیست: «تاجیک برادر ماست از ملت ما و یک کتله بزرگی این سرزمین است. این به معنی دشمنی نیست. ما (حزب وحدت) در این راستا تلاش می‌کنیم که یک روز این دشمنی را هم با تفاهم بین این چهارتا ملیت، حل بکنیم و این افتخار تکمیل شود به حزب وحدت.» (ص ۱۴۹) منطقه تکثر در اندیشه مزاری چونان از اصالت و محوریت برخوردار است که با همه سختی‌ها و دشواری‌هایی که گروه‌های مخالف بر هزاره‌ها و حزب وحدت روا داشتند، مزاری هیچ‌گاه از منطق تکثر عبور نکرد و همراه بر سهم‌گیری و برادری و برابری اقوام و ملیت‌ها تأکید داشت و معتقد بود که نفی اقوام و اقلیت‌ها و تشکیل حکومت بر مبنای نژاد خاص و انحصارطلبی، یک روش فاشیستی و بر خلاف عرف جامعه جهانی، محسوب می‌شود: «ما مردم افغانستانیم، هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایمانی است و دیگر اقوام هستند. همه‌ی آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هر کس به حقوقشان برسند و هر کس درباره سرنوشت خودش تصمیم بگیرد این حرف ماست. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران نفی بکنند، این فاشیستی است. این خلاف رسوم

(۱۳۷۴، ص ۱۶۳-۱۶۶).

همان‌گونه که اشاره شد، رویکرد مزاری نسبت به غیرمسلمانان، شمول‌گرایانه و برپایه‌ی منطق تکثر است و از سخنان وی می‌توان این‌گونه استنباط کرد که همه‌ی ادیان الاهی بهره‌ای از حقیقت دارند و تنها فردی در نزد خداوند، از کرامت و فضیلت انسانی برخوردار است که از یک‌سو بر دین و آیین خویش، مؤمن و وفادار باشد، از سوی‌دیگر در پی حذف موجودیت یا نفی حق هم‌نوعان خویش نباشد. بنابراین، با نگاه گذرا به سخنان مزاری به این نکته اساسی می‌رسیم که منطق تکثر در اندیشه‌ی وی به عنوان یک اصل مطرح و برپایه‌ی آن، همراه خواستار عدالت اجتماعی در جامعه بوده است؛ چنان‌که این اصل (منطق تکثر) در موقف وی نسبت به جریانات، گروه‌ها و اقوام ساکن در افغانستان، بیشتر تبلور می‌یابد.

نگاه کثرت‌گرایی مزاری نسبت به اقلیت‌های قومی، مذهبی و جریانات

سیاسی

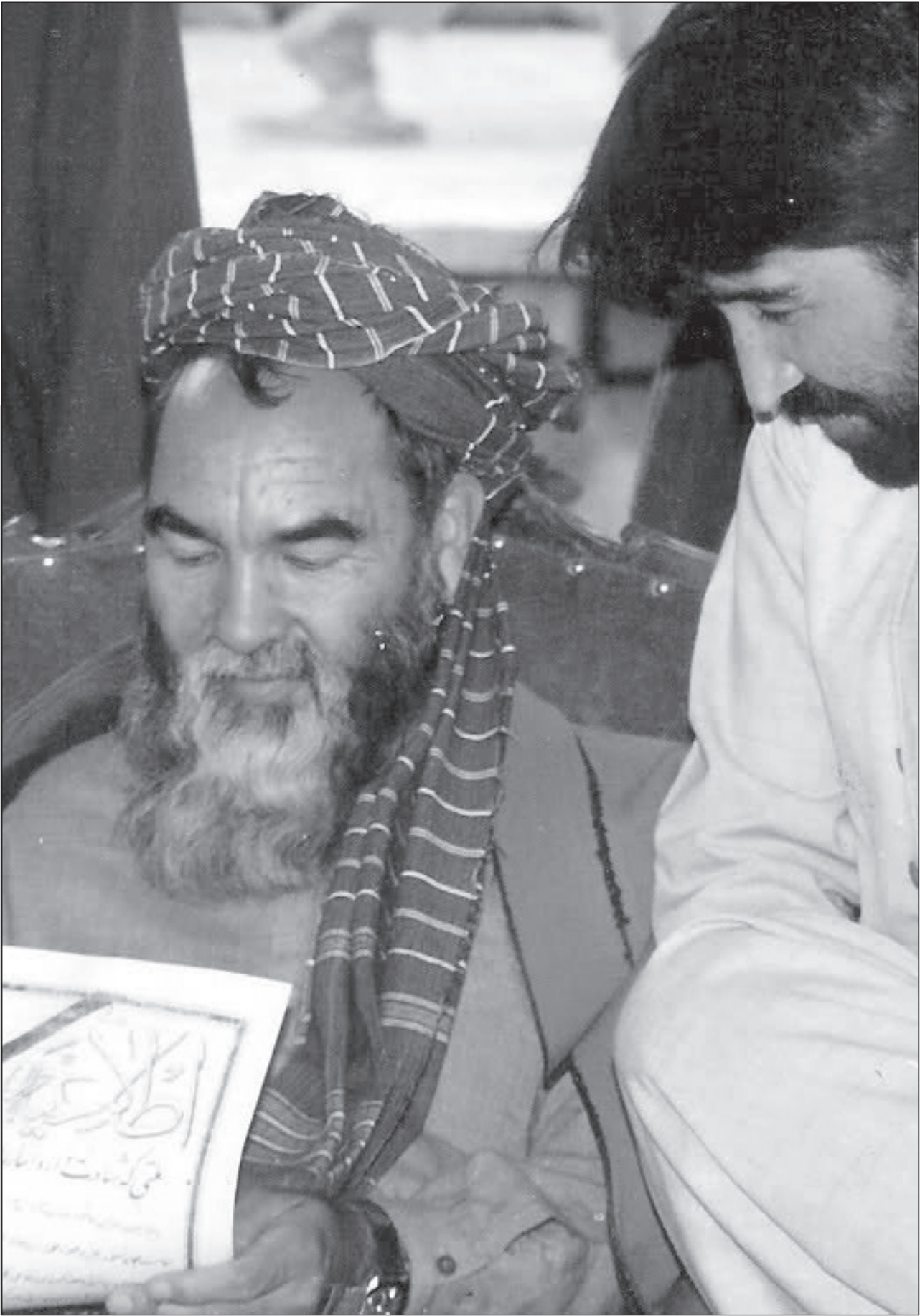
چنان‌که یادآور شدیم، منطق تکثر در اندیشه مزاری یک اصل محسوب می‌شود، لذا سخنان وی را می‌باید برپایه‌ی همین اصل، تحلیل و بررسی کرد. مزاری پس از سقوط دولت نجیب، در سال ۱۳۷۱ در یک سخنرانی این‌گونه بیان کرده است: «این پیروزی مربوط به گروه خاص و یا نژاد خاص نیست، بلکه مال ملت افغانستان است و به همه‌ی مردم افغانستان تعلق دارد» (۱۳۷۴، ص ۲۵). در متن این پیام، منطق تکثر در اندیشه مزاری، به وضوح دیده می‌شود؛ زیرا وی به عنوان رهبر حزب وحدت- حزبی که آن روز نماینده‌ی ۹۹ درصد شیعیان افغانستان، به حساب می‌آمد- خواهان مشارکت سیاسی همه‌ی اقلیت‌های قومی و مذهبی در ساختار سیاسی افغانستان بوده است. در حالی که برخی از رهبران احزاب، سهم‌گیری یا مشارکت بعضی اقلیت‌های قومی و مذهبی را در ساختار دولت از اساس نمی‌پذیرفتند و یا با دو، سه درصد خواندن نفوس آن‌ها، عملاً در پی حذف موجودیت یا نفی حقوق آن‌ها بودند تا از هر طریق ممکن آنان را از عرصه‌ی سیاسی کشور کنار بزنند. اما مزاری، با منطق شمول‌گرایانه و تأکید بر عدالت اجتماعی و مشارکت عادلانه‌ی تمام اقوام و احزاب، به شدت از انحصارطلبی برخی گروه‌ها انتقاد و آن را نفی می‌کند: «از راه مذاکره سیاسی با گروه‌ها می‌نشینیم، حقوق ملت خود را خواهیم و عدالت اجتماعی را در جامعه می‌خواهیم، و انحصارطلبی را نفی می‌کنیم. (ص ۷۸). در ادامه وی برپایه‌ی این منطق تکثر، از همدی‌گرپذیری، رواداری و برادری ملیت‌های ساکن در افغانستان سخن گفته و هرنوع دشمنی میان مردم افغانستان را فاجعه‌ی بزرگ می‌شمرد و معتقد است که حق خواهی اقلیت‌های مذهبی و قومی به معنای دشمنی با کسی نیست، بلکه برادری و برابری ملیت‌ها را می‌رساند: «در افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعه‌ی بزرگی است. در افغانستان برادری ملیت‌ها مطرح است.

کردن، شعبه شعبه قراردادن، قوم قوم قرار دادن، برای یکی از این‌ها فضیلتی هم دارد؟ برای شناسایی، بلی، ما هم قبول داریم اما آیا فضیلت هم هست؟... دیگری ادعا کند که من برتر هستم و صاحب امتیاز هستم؟. قرآن می‌گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»: گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شماست. متقی یعنی چه؟ متقی یعنی کسی که قانون و سنت الاهی را رعایت می‌کند. تقوا را هر کس، هر معنا کرده باشد، خوب‌ترین معنایش این است که «حالت و ملکه‌ای در انسان باشد برای رعایت قانون». باز در این‌جا من معتقدم و برداشتم این است که در این‌جا صدای رسای قرآن، محدود نیست. «گرامی‌ترین شما، متقی‌ترین شماست»، اختصاص به اسلام ندارد. ما می‌توانیم از این آیه این‌طور استفاده کنیم که اگر یک مسیحی، دستورات و قانون مسیحیت را رعایت می‌کند، در بین مسیحیان، پیش خدا با فضیلت‌تر است. اگر یک یهودی، دستورات و قانون یهودیت را رعایت می‌کند، گرامی‌تر است. امتیاز از آن این قوم و آن قوم نیست. خداوند برای تکامل جامعه بشریت، مسابقه گذاشته و اعلام داشته است که شما اقوام مختلف، صورت‌های مختلف، شکل‌های مختلف، زبان‌های مختلف، نژادهای مختلف، همه‌تان آزادید و هرکدام از شما که قانون و سنت خدا را خوب رعایت کند، پیش ما بافضیلت‌تر است. می‌بینیم که در این‌جا هیچ امتیازی بر مبنای تبعیض نیست.» (۱۳۷۴ ص ۱۶۳-۱۶۴) به باور مزاری، اصل تکثر و ماهیت مذاهب و اقوام و گروه‌ها یک امر طبیعی است و اسلام نیز آن را مورد تأیید و تأکید قرار داده است، اما مذهب، نژاد و گروه، آنگاه موجب ایجاد نزاع، شر و تضاد در اجتماع انسانی می‌گردد که مذهبی در پی رواداشتن ظلم علیه سایر مذاهب، نژادها و اقوام باشد. یا موجودیت و حقوق انسانی و شهروندی دیگران را مورد حذف و نفی قرار دهد: «اگر نزاع مذهبی است، مذهبی بر مذهب دیگر ظلم می‌کند، حق مذهبی‌اش را نمی‌دهد و نفی می‌کند. اگر نزاع نژادی است، نژادی بر سر نژاد دیگر ظلم می‌کند و حقش را حذف می‌کند.» (۱۳۷۴، ص ۱۶۶).

در ادامه وی برای تبیین و اثبات این اصل- که کثرت‌گرایی، یعنی وجود مذاهب، اقوام و گروه‌ها، مورد پذیرش اسلام است، چنانچه حقوق هم‌دیگر را پاس بدارند و در پی حذف موجودیت یا نفی حقوق و آزادی یک‌دیگر نباشند- بر نظریه فلاسفه‌ی اسلامی استناد و استدلال کرده است: «فلاسفه عزیز اسلامی، وجود را خیر می‌دانند و عدم را شر. هر چه در دنیا شر است از عدم است و هر چه در دنیا خیر است از وجود است. نژادی نیز این مسئله قابل درک است. در این‌جا وجود اقوام شر نیست. سلب حقوق یک تعداد شر است... کشتن و حیات کسی را به عدم بردن، شر است. (برای مثال) وقتی خانه‌ای منهدم می‌شود، عدم این خانه شر است، وجودش شر نیست. (چنان‌که) گرفتاری بشر به‌خاطر همین مسئله حذف یکدیگر و منایع ساختن حقوق یکدیگر است.



به باور مزاری، اصل تکرر و ماهیت مذاهب و اقوام و گروه‌ها یک امر طبیعی است و اسلام نیز آن را مورد تأیید و تأکید قرار داده است، اما مذهب، نژاد و گروه، آنگاه موجب ایجاد نزاع، شر و تضاد در اجتماع انسانی می‌گردد که مذهبی در پی رواداشتن ظلم علیه سایر مذاهب، نژادها و اقوام باشد. یا موجودیت و حقوق انسانی و شهروندی دیگران را مورد حذف و نفی قرار دهد: «اگر نزاع مذهبی است، مذهبی بر مذهب دیگر ظلم می‌کند، حق مذهبی‌اش را نمی‌دهد و نفی می‌کند. اگر نزاع نژادی است، نژادی بر سر نژاد دیگر ظلم می‌کند و حقش را حذف می‌کند».



را تنها راه ممکن برای حق‌خواهی ذکر کرده و از همه‌ی هزاره‌ها می‌خواهد که با وحدت، فقط یک هدف را دنبال کنند و آماده‌ی حق‌خواهی باشند؛ چرا که حق‌دادنی نیست بلکه گرفتنی است و گرفتن آن احتیاج به وحدت و قدرت دارد: «در مقابل مردم هزاره فقط یک راه وجود دارد و آن وحدت و یکپارچگی آن‌هاست. چه آن‌هایی که در اروپا هستند چه آن‌هایی که در پاکستان‌اند و چه آن‌هایی که در افغانستان‌اند. باید یکی شوند، یک حقوق خواهند و یک هدف داشته باشند. باید آگاه بود که حق داده نمی‌شود بلکه حق گرفته می‌شود، لذا برای حق گرفتن باید آماده بود.»(ص ۲۸).

آنگاه مزاری برای هزاره‌ها، شاخص و راه معیّن می‌کرد و برای آن‌ها از تسامح و رواداری نسبت به یک‌دیگر سخن می‌گفت و بر وحدت و یکپارچگی آن‌ها تأکید داشت که خطر حذف دوباره‌ی این مردم را با تمام وجود حس و لمس می‌کرد؛ زیرا پس از سقوط دولت نجیب، در نشست پشاور، اکثر رهبران جهادی از حذف مردم هزاره سخن می‌گفتند و خواهان استمرار تفکر و رویکرد عبدالرحمانی نسبت به هزاره‌ها بودند. اما مزاری به خوبی دریافته بود که جز از طریق وحدت و انسجام، احیای هویت، حق‌خواهی و ایستادگی مردم هزاره در برابر، نژادگراها و انحصارطلبان، امکان‌پذیر نیست: «برادرانی که در پیشاور نشسته بودند گفتند که شیعه در افغانستان دو درصد یا سه درصد هستند و از کل رادیوها اعلان شد که شیعه‌ی دو درصد یا سه درصد، هیچ حق ندارد که در حکومت نقش داشته باشد.»(ص ۵۲). براین اساس، مزاری با استفاده از منطق تکرر که واقعاً به آن باور داشت و زورگویی و تبعیض را علیه هیچ قوم و اقلیتی نمی‌پذیرفت، به پای خواسته‌ها و مطالبات مردم هزاره ایستاد: «ما عاشق قیافه‌ی کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم: یکی رسمیت مذهب ما و دیگر اینکه تشکیلات گذشته ظالمانه بوده باید تغییر کند، سوم اینکه شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد.»(ص ۷۵).

اینک پس از بیست‌وسه سال، سخنان مزاری هم‌چنان برای بسیاری از جوانان و تحصیل‌کردگان هزاره، الهام‌بخش و «چراغ راه» است و این امکان را دارد که بر سویه‌های تاریکی که بر اثر غفلت و یا حب‌چوکی رهبران هزاره، دامن‌گیر این مردم شده است، روشنی ببخشد و معیاری باشد برای رهبرپروری امروز که قارچ‌گونه از هر دم‌نی سبز می‌شود!

واقع این است که وضعیت اکنون هزاره‌ها، پیچیده و سردرگم است. اما می‌توان امیدوار بود که «منطق تکرر» مزاری، گفتمانی خلق کرده است که نقطه‌ی اشتراک شخصیت‌های علمی و آکادمیک هزاره، محسوب می‌شود و قادر به هضم آرا و اندیشه‌های مختلف است. و این دستاورد عظیمی است که نباید نادیده انگاشت.

احتیاج به یک حزب مقتدر و فراگیر دارد تا مثل گذشته از صحنه‌ی سیاسی کشور، حذف نشوند. از این رو، به کمک یاران خوش‌فکر و دلسوز، تئوری حزب جامع شیعی را مطرح ساخت و سرانجام حزب وحدت را بنیان نهاد. حزب وحدت تنها حزب شیعی بود که به رهبری مزاری، توانست جریانات گوناگون فکری و سیاسی شیعه به‌خصوص هزاره‌ها را در خود جای دهد. بدون تردید، این امکان و ظرفیت برخاسته از نگاه شمول‌نگر مزاری بود که با منطق تکرر، چنین ظرفیتی را برای حزب وحدت ایجاد کرد که تمام نخله‌های فکری و سیاسی هزاره را پوشش دهد و هیچ بجه هزاره‌ای تبعیض را حس نکند که در گذشته به کدام جریان فکری تعلق داشته است و خود را سرباز و مدافع حقوق مردم خویش احساس کند. این شمول‌گرایی در سخنان مزاری که پس از تصرف مزار شریف به دست مجاهدین در جمع نیروهای حزب وحدت و صاحب‌منصبان دروان نجیب - که به حزب وحدت پیوسته بودند- به خوبی نمایان است: «این افتخار بزرگ برای شما مردم است، برای شما جنرال‌ها، برای شما صاحب منصب‌ها هست که کار کردید، در اینجا وحدت به وجود آوردید. ما این وحدت مردمی و نیروی جهادی و قوای مسلح را افتخار می‌دانیم (ص ۲۱). سپس اضافه می‌کند، این وحدت را حفظ کنید و بی‌تفاوت نباشید که بر اثر کم‌ترین بی‌توجهی، بار دیگر تاریخ بر سر شما تکرار می‌شود و جوالی‌گری در انتظار شما است: «اگر بی‌تفاوت باشیم، اتحاد خود را حفظ نکنیم، می‌توانند ما را ۳۰۰ سال دیگر باز حذف کنند، آن وقت برای جوالی‌گری باشیم!» (ص ۲۱). در ادامه از همه‌ی پرسنل و فرماندهان حزب وحدت در ساحه شمال، می‌خواهد که نسبت به صاحب منصبان دولتی که تازه به حزب وحدت پیوسته‌اند، راه تساهل در پیش بگیرند و با نادیده انگاشتن گذشته‌ی افراد از باب عفو و گذشت به وحدت و انسجام مردم خود بیاورند: «تقاضا دارم که امروز روز وحدت، روزهماهنگی، روز عفو، روز گذشت، روز این است که گذشته را نادیده بگیرید.»(ص ۲۲). سپس به فرماندهان و نیروهای حزب وحدت تأکید می‌کند که هوشیار باشید و تنها وحدت و یکپارچگی، ضامن پیروزی شماست: «هوشیار باشید فقط وحدت و اتحاد تضمین‌کننده این پیروزی است. (ص ۲۲)

به باور مزاری، وحدت مردم هزاره علاوه بر این‌که ضامن امنیت، ثبات و پیروزی این مردم محسوب می‌شود، به قدرت حق‌خواهی آن‌ها نیز افزوده و ثمرات خوبی به همراه داشته است. از جمله این - که دیگر کسی قادر نیست، هویت هزاره را مورد انکار قرار دهد و هزاره بودن دیگر ننگ نیست- را از نتایج وحدت و انسجام هزاره‌ها ذکر می‌کند: «ما طی سه صد سال محکوم بودیم در تاریخ افغانستان محو شده بودیم و کسی ما را با هویت هزاره قبول نداشت و هزاره گفتن و هزاره بودن در این مملکت به زعم بعضی‌ها ننگ بود، امروز الحمد لله از بین رفته.»(ص ۲۵). سپس با تعیین شاخص یعنی وحدت و انسجام هزاره

بین المللی است.» (ص ۳۳).

نگاه جامع و تکررنگر مزاری تنها به اقوام، اقلیت‌ها و طیف‌های مختلف مردم افغانستان ختم نمی‌شود. بلکه وی خواستار برقراری عدالت اجتماعی در همه سطوح جامعه بوده است. برای مثال، نگاه وی در باره‌ی طبقه اناث، منصفانه و عاری از تبعیض است. از این رو، از زنان افغانستان با القابی چون بیدارگر، قهرمان و پیش‌گام در عرصه‌ی جهاد نام برده، حضور و مشارکت آن‌ها را در ساختار نظام آینده، مؤثر می‌داند. به باور وی، نباید حقوق زنان را نادیده انگاشت و یا مانع از حضور آن‌ها در ساختار نظام سیاسی کشور شد؛ چرا که زنان، نیمی از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، بنابراین، زنان حق دارند که نسبت به‌سرنوشت خود تصمیم بگیرند، لذا هرگونه ایجاد مانع در برابر مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان، تبعیض آشکار علیه آن‌ها به‌حساب می‌آید. برپایه‌ی همین اصل (منطق تکرر)، بابه مزاری در جایی از رویکرد منفی بعضی از رهبران جهادی نسبت به حضور زنان در ساختار دولت، به شدت انتقاد می‌کند: «آنچه که به ما گزارش داده‌اند نقش بیشتر را هم در اینجا خواهران انجام دادند. این عجیب بود که متأسفانه پس از ۱۴ سال مبارزه و جهاد و زجر و تکلیف، تعدادی از رهبران می‌گویند نصف از جمعیت ما (زنان) حق ندارند برای سرنوشتشان حرف بزنند ولی وقت این‌ها در پاکستان و اروپا نشسته بودند، این خواهران قهرمان این حرکت را به وجود آوردند و مردم کابل جوشید.»(ص ۱۲۴).

نگاه شمول‌گرایانه مزاری نسبت به‌جریانات فکری و سیاسی هزاره‌ها همان‌گونه که اشاره شد، منطق تکرر در اندیشه مزاری به عنوان یک اصل مطرح است و برپایه‌ی این اصل، خواستار عدالت اجتماعی شد و از برابری و عدم تبعیض علیه اقلت‌ها سخن گفت. به باور وی، می‌باید به واقعیت‌های متکثر تن داد، یعنی موجودیت اقلیت‌ها را به رسمیت شناخت؛ چرا که زورگویی و انحصارطلبی از سوی هرگروه و قومی که مطرح گردد، نه تنها کمکی به برون‌رفت از وضعیت موجود نمی‌کند، بلکه خود، یک روش خصومت‌زاست که از یک‌سو به بازتولید خشونت منتهی می‌گردد و از سوی دیگر با ایجاد فاصله، دیوار بی‌اعتمادی را بین مردم افغانستان، بیشتر می‌کند. بنابراین، هیچ گروه یا قومی حق ندارد که در پی حذف و نفی سایر اقوام یا اقلیت‌های دینی و مذهبی باشد؛ چرا که افغانستان به همه‌ی مردم این سرزمین تعلق دارد و در ساختار نظام سیاسی، می‌باید همه‌ی اقوام و اقلیت‌ها برپایه‌ی نفوس خود، سهم داشته باشند. مع الاسف در آن روز، صلا و صدای عدالت‌خواهی مزاری، شنیده نشد، اما پس از دو دهه، به وضوح می‌بینیم که تحلیل و ارزیابی مزاری از وضعیت سیاسی کشور، دقیق و برپایه‌ی مصالح مردم بوده و از آن سو، انحصارطلبی و تبعیض علیه اقلیت‌ها، چیزی جز استمرار نزاع و خصومت، در پی نداشته است. مزاری پیش از سقوط دولت نجیب به خوبی دریافته بود که هزاره‌ها



شماره تماس: ۰۷۰۵۷۹۳۸۳۳
سردبیر: رحمان رضایی
صفحه آرا: موسی آتیین
توزیع: کابل، بامیان، دایکندی، غور، هرات و مزار

مدیر مسوول: محمد احمدی
شماره تماس: ۰۷۹۳۴۴۲۹۵۷
ایمیل: mahmady888@gmail.com
دبیر بخش سیاسی: رضالعلی

یادنامه یادرفندگان
جلد هشتم
شماره ۱۳۰ • چهارشنبه ۲۲ حوت ۱۳۹۷ • ۱۳ مارچ ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی
سال سوم • شماره ۱۳۰ • چهارشنبه ۲۲ حوت ۱۳۹۷ • ۱۳ مارچ ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی